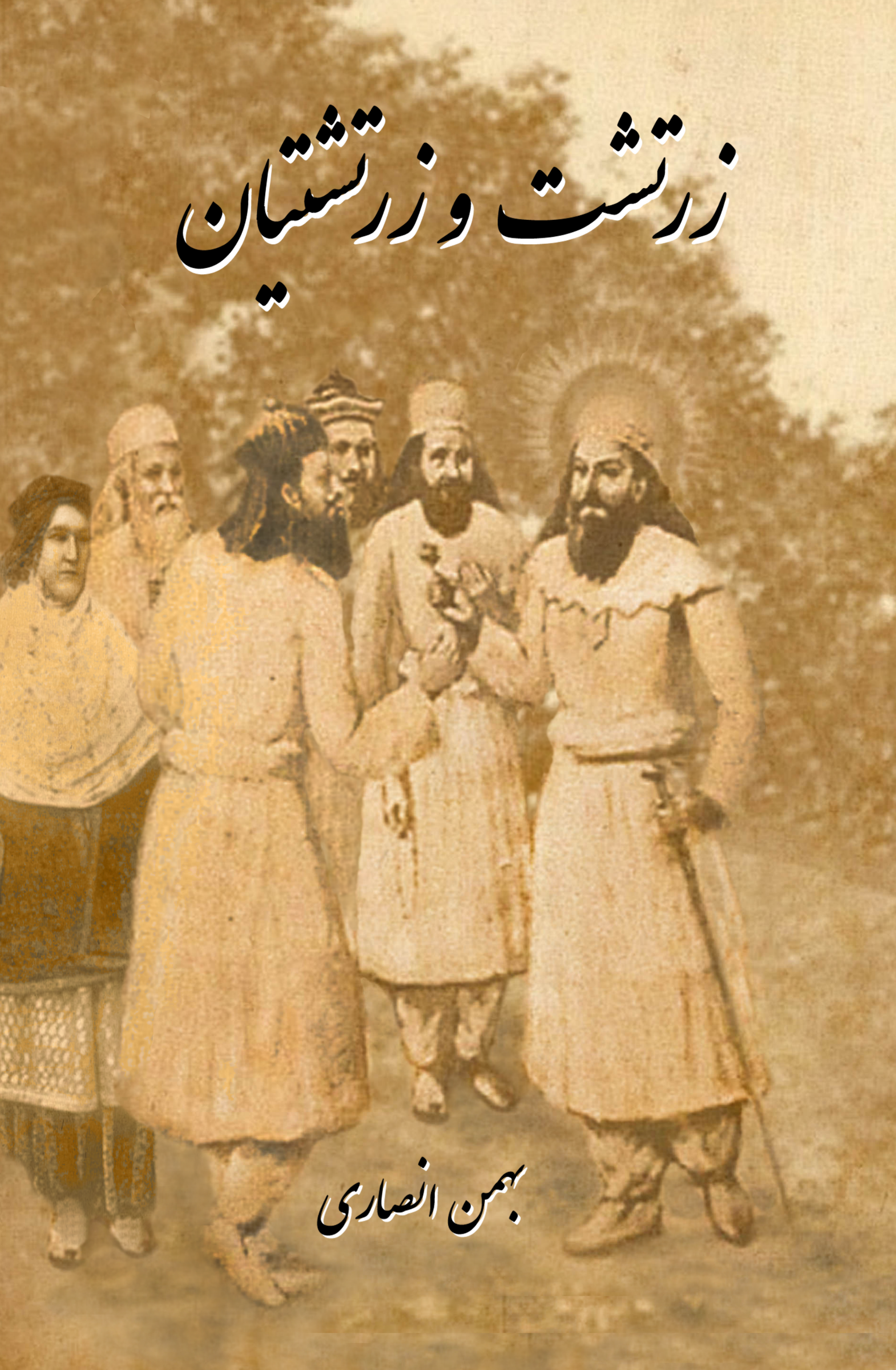
زرتشت و زرتشتیان



بهمن انصاری

زرتشت و زرتشتیان

تألیف:

بهمن انصاری

انتشارات آرون

سرشناسه	:	انصاری، بهمن، ۱۳۶۸.
عنوان و نام پدیدآور	:	زرتشت و زرتشتیان / تألیف: بهمن انصاری.
مشخصات نشر	:	تهران، آرَون، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	:	۹۴ ص.
شابک	:	۹۷۸ – ۹۶۴ – ۲۳۱ – ۴۶۸ – ۳
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
موضوع	:	زرتشتی – ایران – تاریخ – پیش از اسلام
موضوع	:	Zoroastrianism – Iran – History – To 633
موضوع	:	زرتشتی – زرتشتیان – ایران – تاریخ
موضوع	:	Zoroastrianism – Zoroastrians – Iran - History
رده‌بندی کنگره	:	BL۱۵۷۱ / ۸الف ۴ز ۱۳۹۶
رده‌بندی دیویی	:	۲۹۵
شماره کتابخانه ملی	:	۴۶۸۸۲۴۸

زرتشت و زرتشتیان

تألیف: بهمن انصاری

ناشر: انتشارات‌آروَن

چاپ اول: ۱۳۹۶

چاپ مدیران: ۱۲۰۰ نسخه

۱۰۰۰۰ تومان

نشانی: میدان انقلاب – خیابان ۱۲ فروردین – خیابان وحید نظری– نرسیده به خیابان منیری جاوید

پلاک ۱۰۵ – واحد ۳ تلفن: ۵۱ – ۶۶۹۶۲۸۵۰

ایمیل: Arvannashr@yahoo.com وبسایت: www.Arvannashr.ir

فهرست مطالب

ارتباط با نویسنده کتاب

Ansari_Bahman
Bahman.Ansary
Bahman_Ansari

پیش‌گفتار

ایران زمین دارای تمدنی بزرگ با پیشینه‌ای هفت‌هزارساله و فرهنگی غنی و پربار است. در گذر هزاره‌ها، قومیت‌های ایرانی در سرتاسر فلات ایران دست در دست یکدیگر داده و تمدنی باشکوه را بنیان‌گذاری کردند که با وجود فراز و نشیب‌های تاریخی، همچنان تا امروز، استوار و پابرجا باقی مانده است.

از مهمترین تحولاتی که باورها و اعتقادات ایرانیان را رشد داده و باعث پیشرفت در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی گردید، رنسانسِ فرهنگیِ زرتشت بود. پیش از اتحاد قومیت‌های ایرانی و تشکیل امپراطوری هخامنشیان، زرتشت -مصلح بزرگ ایرانی- دست به یک رفورم عمیق مذهبی زده، به اصلاح باورهای قدیمیِ ایرانی پرداخت و آیینی را برپاساخت که بعدها به نام خود او، کیش زرتشتی نام گرفت. درازای زمانی و گستره مکانی آیین زرتشت، به اندازه‌ای وسیع و عمیق بود که با روح و فرهنگ آریایی درآمیخت و در پیشرفت فرهنگِ نابِ ایرانی، نقش چشم‌گیری داشت.

کتاب حاضر در دو بخش، تنظیم یافته. در بخش نخست، کوشیده شده است تا به صورت جامع، تاریخ دین زرتشتی در دوران باستان، به

همراه ریشه و بنیـان دیـن زرتشـتی در هـزاره‌هـای دور و نقـش آن در تکامل فرهنگ ایرانی، با نگاهی فلسفی و عمیق، مورد کنـد و کـاو قـرار گیرد. در بخش دوم، تاریخ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زرتشتیان پـس از ظهور اسلام با تکیه بر مهمترین منابع و مآخذ تاریخی گردآوری و در بوته نقد و بررسی، گـزارش یافتـه اسـت. در ایـن بخـش، عمـده تـلاش نگارنده بر آن بود تا ابهامات تاریخی و تاریخِ کمتر شناخته شده پیـروان مزدیسنا در دوران اسلامی؛ که بخاطر فقر منـابع، کمتـر مـورد توجـه و تحقیق پژوهشگران قرار گرفته اسـت، مـورد بازشناسـی و گـزارش قـرار گیرد.

بهمن انصاری

بهار ۱۳۹۶خورشیدی

فصل نخست؛

دین زرتشتی

پیش از اسلام

زرتشت

زمان زندگانی "زرتشت" در میان پژوهشگران قدیم و جدید همواره مورد اختلاف بوده است. این اختلاف بـه انـدازه‌ای چشـمگیر اسـت کـه منابع، زمان زندگی او را از اوایل دوران حکومت هخامنشیان، تا هـزاران سال پیش از آن، عنوان کرده‌اند. در این میـان دورتـرین تـاریخ زنـدگی زرتشت را مورخان یونانی و رومی ثبت کرده‌اند: شش‌هزار سال پـیش از زمان زندگی "افلاطون"[۱]. از سوی دیگر منابع ایرانی که عمدتا در زمـان ساسانیان تحریر یافته یا بازنویسـی شـده‌انـد، زمـان زنـدگی زرتشـت را حدودا سه قرن پیش از سقوط هخامنشیان -یعنـی در زمـان پادشـاهی مادها- ثبت و ضبط کرده‌اند که این تاریخ در کتب مورخـان سـده‌هـای نخسـت اسـلامی نیـز مـنعکس شـده اسـت[۲]. بـا ایـن حـال، بیشـتر پژوهش‌گران و زرتشت‌شناسان معاصـر، بـا کمـک علـم زبـان‌شناسـی و بررسی زبان "گاتها"[۳] و رویـدادهای ثبـت شـده در آن، زمـان زنـدگی

---

[۱]- پورداوود، بی‌تا: ۷۹ ، هاشم رضی: ۱۳۵۲، ۳

[۲]- کریستن‌سن: ۱۳۵۷، ۲۴

[۳]- تنها بخشِ اوستا که به اعتقاد زرتشتیان، به دست زرتشت نوشته شده و بدون تحریف، تا امروز باقی مانده است. زبان کهن گاتها، بیانگر این نکته است که حتی اگر، نوشته شدن گاتها به دست زرتشت را اغراق‌آمیز بدانیم، اما مطمئنا این بخش از اوستا دیگر بخش‌های آن کهن‌تر و دست‌نخورده‌تر است. زبان گاتها از لحاظ زبان‌شناسی، با زبان سانسکریت هندی از یک ریشه مشترک است.

پیامبر ایرانی را چیزی در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد تخمین می‌زنند[1].

به‌طورکلی زرتشت در روزگاری پا به گیتی گذاشت که از یکجانشینی و زندگیِ روستاییِ اقوام ایرانی، مدت زمان زیادی نگذشته بود. تا پیش از زرتشت، در فرهنگِ کهنِ ایران و اقوام ایرانی، همواره خدایانی که عمدتا عناصرِ نگهبان و نگهدارِ مظاهر طبیعت بودند، مورد پرستش قرار می‌گرفتند. زمین، دریا، گیاهان، حیوانات، آب، باد، خورشید و... هر یک ایزد مخصوص به خود را داشتند. از آن جمله‌اند: "آناهید"؛ ایزدبانوی موکل بر آب، "واته"؛ خدای بادها، "تیشتر"؛ ایزد باران و ایزدان دیگری چون "ورونا" و "ایندرا" که بعدها فقط در شاخه «ایرانیانِ کوچنده به هند»، باقی ماندند. در این میان اما جایگاه ایزد "مهر" یا "میترا"، ظاهرا والاتر و ارجمندتر از دیگر خدایان بود. به‌گونه‌ای که از روزگارانِ بسیار دور تا قرونِ متمادیِ پس از میلاد، "مهرپرستی[2]" گاهاً به عنوان یک دین مستقل با رسوم خاص، در گوشه و کنار ایران -و حتی بیرون از مرزهای ایران- مورد باور آریاییان قرار داشت. برای نمونه در کتیبه‌ای از "حَتی‌ها[3]" که در آسیای‌صغیر کشف شده است، اشاراتی به میترا، خدای "میتانی‌ها[4]" در کنار ایزدانی چون

---

[1]- آموزگار،تفضلی، ۱۳۷۰: ۲۰

[2] -Mithraism

[3]- حدود ۱۴۰۰ تا ۱۳۰۰پیش‌ازمیلاد

[4]- شاخه‌ای از آریایی‌های شمالِ میان‌رودان.

ورونا و ایندرا آمده است[1]. مجموعِ این اعتقادات، بساط کیش گسترده و کهن ایرانی را تشکیل می‌دادند. ظاهرا "مغان" -یکی از طوایف قدیمی آریایی- به صورت سنتی، نسل در نسل روحانیون این کیشِ قدیمی بودند. این فرهنگِ دینیِ بسیار کهن و ریشه‌دار، فی‌الواقع شناسنامه فرهنگی و هویتی ایرانیان را تشکیل می‌داد.

هنگامی که زرتشت اصلاحات مذهبی خود را برپاساخت، درواقع آورنده کیش جدیدی نبود. او کوشید تا با زدودن خرافات و اضافاتِ باورهای قدیمیِ آیینِ باستانی و آزمودن آن در ترازوی عقل، چهارچوبی منظم به باورهای مذهبی ایرانی داده و به اصلاحِ دینِ کهنِ آریاییان بپردازد. زرتشت در طی تحولی اساسی، جایگاه الهی تمام خدایان قدیمی را تنزل داد تا "اهورامزدا" به عنوان تنها خدای واحد جهان، بر بلندترین جایگاه الوهیت نشسته و مورد پرستش قرار گیرد[2]. با این‌حال، او تمام باورهای کیش کهن را مردود نکرد و بسیاری از مناسک و آداب کهن را با اصلاحاتی در دین خود پذیرفت[3].

زرتشت، مدتی پس از نشر آرا و عقاید خود، از زادگاهش موسوم به «راغه» (ری؟) خارج شد و به سرزمین‌های گوناگون سفرکرد و کوشید تا اساس و پایه دینِ‌نوین خود را در میان جوامع عمدتا روستانشین آن روزگار گسترش دهد. هرچند توفیق زیادی نیافت و پس از سال‌ها، تنها شمار اندکی را در پیرامون خود دید. با این حال ناامید نشد و به نشر

[1]- جان‌ناس،۱۳۷۰: ۴۵۱

[2]- توفیقی،۱۳۸۵: ۵۶

[3]- جان‌ناس،۱۳۷۰: ۴۶۰ ، بنی‌حسینی،۱۳۷۲: ۸۹۳/۲

عقاید خود همچنان ادامه داد. این سخت‌کوشی سرانجام نتیجه داد و با درون شدن به شهر «بلخ»، "گشتاسپ" فرمانروای آن منطقه و همسرش ملکه "هوتوسا"، کیش او را پذیرفته و «بهدینِزرتشت» را دین رسمی سرزمین خود اعلام کردند[1]. از این زمان دین زرتشتی به سرعت در میان جوامع روستانشین و شهرنشین نواحیِ شرقیِ فلاتِ ایران گسترش یافت و مورد توجه شاهزادگان محلی و بزرگان آریایی قرار گرفت. این دین چنان در شرق ایران مورد اقبال عموم قرار داشت که حتی دامنه‌های نفوذ آن تا سرزمین‌های هندی نیز کشیده شد. بعدها -شاید در نیمه دوم حکومت هخامنشیان- بهدین زرتشت به اندازه‌ای محبوبیت یافت که «مغانِ مرموز، که در سحر و جادو تا اورشلیم و بابل شهرت داشتند»، تسلیم نفوذ این دین شدند، دین‌کهن را رها کرده و به کیش زرتشت گرویدند[2]. از این زمان بخش‌های مهم دیگری از آداب و مناسک دینِ کهن، توسط مغان در جامه دین زرتشتی درآمده و حفظ شد. برخی از آن‌ها در "یشت‌ها" و چند "یسنِ اوستا" تا به امروز باقی مانده است.

زرتشت از مرموزترین و قابل‌احترام‌ترین افرادی است که بشریت به خود دیده است. "مسعودی" مورخ بزرگ سده چهارم هجری، زرتشت را پیشگویی بزرگ معرفی کرده است که در اوستا، حوادث زمان‌های بعد را به خوبی خبر داده و این پیشگویی‌ها به اندازه‌ای در میان ایرانیان اهمیت داشت که «شاهان تا زمان "اسکندر" پیوسته به آن عمل

[1]- کتاب‌پنجم دینکرد،۱۳۸۶: ۳۲
[2]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۶۵-۴۶۶

می‌کردند»[1]. اعتبار زرتشت در میان مردمان باستان به‌ویژه در شهرها و روستاهای بخش شرقی فلات ایران به اندازه‌ای بود که بعدها برخی از اعرابی که با تاریخ و افسانه‌های ایرانی آشنا بودند؛ در فهرست شش نفره مقدس‌ترین مردمان جهان، در کنار "شیث‌بن‌آدم"، "عیسی‌مسیح" و "یونس"، از زرتشت نیز در شمار «نور مطلق» نام بردند[2].

زرتشت ۷۷سال زندگی کرد. مرگ او در جریان یک جنگ مذهبی که میان سپاه گشتاسپ و لشگریان "ارجاسپ"[3] روی داد، به وقوع پیوست. در آتشکده بلخ مشغول عبادت بود که یک سرباز تورانی به نام "توربراتور" از پشت سر تیری انداخته و او را به قتل رساند[4]. کشته شدن زرتشت در حین نیایش در مقابل محراب آتش، کهن‌ترین و دست‌نخورده‌ترین رسم از آیین او را بازگو می‌کند: «پرستش اهورامزدا در مقابل آتش.[5]» با مرگ زرتشت، داماد و شاگرد ارشد او "جاماسپ" به عنوان نخستین موبد و جانشین پیامبر برگزیده شد[6].

---

[1]- مسعودی،۱۳۷۴: ۲۲۴/۱

[2]- همو: ۵۲۱/۱

[3]-شاه «خیونان» که ظاهرا شاخه‌ای از تورانیان بودند.

[4]- بندهشن، ۱۳۶۹، ۱۴۰

[5]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۶۳

[6]- مسعودی،۱۳۷۴: ۲۲۵/۱

ایران باستان و دین زرتشتی

بررسی تاریخ زرتشتیان در زمان شاهنشاهی مادها مشـخص کننـده این نکته است که هنوز تا آن زمان، دین زرتشتی بـه پایتخـت مادهـا و قلمرو اصلی آن‌ها؛ یعنی‌نواحیِ غربیِ فلات ایران، نرسیده بود. بی‌گمـان تا اواسط روزگار هخامنشیان نیز بـاوجودی‌کـه آیـین زرتشـت، یکـی از ادیان رایج در مناطق خاوری فلات ایران تا مرز هند بـود، ولـیکن هنـوز در سرزمین‌های غربی امپراطوری هخامنشی گسترش چنـدانی نداشـت. "کوروش‌هخامنشی" و فرزندش "کمبوجیه" دیـن مشخصـی نداشـتند، آن‌ها یا طبق گفته کوروش در استوانه‌ای که پس از فتح بابل از خود بـه جا گذاشت و بنابر مندرجات «رویدادنامه "نبونیـدوس" آخـرین پادشـاه بابـل»، بـت‌هـای رایـج در بابـل چـون "مـردوک"، "بعـل"، "نبـو" را می‌پرستیدند و یا طبق شواهد مبهمی که در گفتـه‌هـای "هـرودوت" و "کتزیاس" موجود است، مهرپرست بودند. "داریوش" و فرزندانش نیز با وجود اعتقاد به اهورامزدا[1] به عنوان خدای واحد، بی‌گمان آیینی غیـر از بهدین زرتشت داشتند. رسـومات مـذهبی، شـیوه تـدفین امـوات، نـوع

---

[1]- اهوراها دسته‌ای از خدایان آریایی بودند که در مقابل دیواها قرار داشتند. در ایران، اهوراها خدایان خیر و دیوها خدایان شر محسوب می‌شدند. شاید از قدیم در میان ایرانیان، اهورامزدا به معنای اهورای دانا، شاخص‌ترین چهره در میان اهوراها بود. به‌گونه‌ای که به ظن قوی، احتمالا حتی پیش از زرتشت، اعتقاد به اهورامزدا به عنوان بزرگترین و مهمترین اهورا، در میان برخی ازاقوام ِکهنِ آریایی بایستی رایج بوده باشد.

مناسک دینی و عدم نام بردن از زرتشت، همگی حکایت از منافات دین داریوش و جانشینانش با بهدین‌زرتشت دارد. با مقایسه دقیق دین پادشاهان هخامنشی با کیش زرتشتی، می‌توان متوجه شد که آیین هخامنشیان از دین زرتشتی کهن‌تر، اما نظم و پیشرفت بهدین‌زرتشت را نداشته است. درواقع دین هخامنشیان نیز شاخه‌ای از فرهنگِ کهنِ آریایی بود. نوعی مزداپرستیِ‌غیرزرتشتی: پسرعموی بزرگترِ بهدینِ‌زرتشت.

از سوی دیگر با توجه به برخی آثار زرتشتیان در دوره ساسانی[1] که از سوختن «اوستای‌کهن» به دست اسکندرمقدونی در کاخ شاهی؛ یا یکی از آتشکده‌های بزرگ، روایاتی دارد، می‌توان این فرضیه را نیز مطرح کرد که آخرین پادشاهان هخامنشی حتی اگر زرتشتی هم نشده باشند، اما آن را شناخته و تا این زمان آوازه زرتشت به مغرب فلات ایران رسیده بود[2].

در کل می‌توان حدس زد بنابر تاثیرات عمیقی که فرهنگ مادها بر هخامنشیان داشت، دینِ نخستینِ‌پاد شاهانِ‌هخامنشی بر پایه مزداپرستی بود: شاخه‌ای از آیینِ کهنِ‌آریایی که مغان، روحانیون آن بودند. هرچند بر اساس شواهد پراکنده، احتمالا مهرپرستی هم در میان برخی از بزرگان هخامنشی رواج داشته. در اواخر دوران هخامنشی نیز از یک سو، با منتشر شدن آیین زرتشتی در نواحیِ غربیِ‌فلات ایران، مغانِ‌ماد و برخی از پادشاهان و شاهزادگانِ‌هخامنشی کم‌کم با دین

---

[1]-بنگرید به بندهشن، ارداویرافنامه، دینکرد و جز آن.

[2]- بهار، ۱۳۷۵: ۴۸،۴۹

زرتشت آشنا شدند؛ و از سوی دیگر، در طی برخوردهای دیـن زرتشـتی با ادیـان کهـن ایرانـی، اعتقـادات مزداپرسـتی دچـار تحریـف گشـته و تحت‌تاثیر باورهای قدیمی، ایزدانی همچـون مهـر و آناهیتـا بـه جایگـاه اهورامزدا نزدیک شدند.

تاریخ ایران با شکست "داریوش‌سوم هخامنشی" از اسکندرمقدونی، وارد فصل جدیدی شد. از این زمان ایران به مـدت کمتـر از یـک قـرن تحت‌سیطره خاندان یونانی‌نژاد؛ مشهور به "سلوکیان"، قرار گرفت. ایـن دوران، دوره رواج «هلنیسم» و گسترش اعتقاداتِ‌یونانیان در ایران بـود. اما با روی کار آمـدن "ارشـک" از قـومِ ایرانـیِ‌پـارت و تـلاش او بـرای استقلال ایران، و دنبال کردن راه او به وسیله بـرادرش "تیـرداد"، ایـن چیرگی تدریجا از میان رفت و چندی بعد، ایران از زیر یوغِ‌بیگانه، رهـا شد.

دوران اشکانیان را می‌توان دورانِ گذرِایران از دنیای باستان و ورود به «دوره میانه» قلمداد کرد. تلفیقِ فرهنگِ‌ایرانی بـا عناصـر یونـانی در کنار پیشرفت فرهنگی، اجتماعی و بهبـود رفـاهی و معیشـتی مـردم، از خصوصیات ایـن دوران اسـت. پیشـرفت‌هـای اشـکانیان در زمینـه‌هـای گوناگون، بستری مناسب را فراهم آورد تا بعدها ساسانیان با بهره‌گیـری از آن، شکوهمندترین حکومت تاریخ ایران را بر پا سازند.

مهم‌ترین رویداد مربـوط بـه دیـن زرتشـتی در پـنج‌قـرن حکومـت اشکانیان؛ بنابر منـدرجات کتـب زرتشـتی، در زمـان پادشـاهی "بـلاش اشکانی" روی داد. به دستور وی، موبدانی کـه بخـش‌هـایی از اوسـتا را سینه به سینه حفظ کرده و از نسلی به نسلی و از پدر به فرزند، منتقـل

---

[1]ـ البته تا سیصدسال بعد هم مقدونیان و یونیان هنوز در ایران (به ویژه در مناطق غربی ایران) پایگاه‌هایی داشتند.

کرده بودند، دانش و حافظه خود را مکتوب کرده و همچنین بـرگ‌هـای پراکنده اوستا که در آتشکده‌های گوشه و کنار کشور، باقیمانـده بـود را گردآوری کردند و کوشـیدند تـاحـدودی اوسـتای زرتشـت را بازسـازی کنند[1]. هرچند این امر به سرانجام نرسید و ناتمام ماند امـا از فراموشـی دیگر بخش‌های اوستا و مطالب آن پیش‌گیری به عمل آمـد و زمینـه‌ای فراهم شد تا دین زرتشتی بیشتر مـورد توجـه قـرار گرفتـه و از نـابودی بخش‌های بیشتری از آن، جلوگیری به عمل آید.

با وجودی‌که در تاریخ اشکانیان ما با شش پادشاه و شاهزاده بـا نـام «بلاش» مواجه هستیم، اما بلاش نامبرده، احتمالا بایـد "بـلاش یکـم"، بیست و دومین پادشاه اشکانی باشد. او به شدت شیفته فرهنگ ایرانـی بود و در دوران پادشاهی خود، آخرین تاثیرات فرهنگ یونانی را از ایران زدود. وی در سال ۵۱ میلادی تاجگذاری کـرد و در سـال ۸۷ مـیلادی درگذشت. بلاش یکـم نخسـتین پادشـاه اشـکانی اسـت کـه گونـه‌ای از الفبای ایرانی (پهلوی پارتی) را جایگزین الفبای یونانی نمود و نـام‌هـای یونانی‌شده شهرهای ایران را به نام‌های ایرانیِ پیشین، بازگردانـد. شـائبه زرتشتی بودن او و تطبیقش با بلاشِ نامبرده در کتب پهلـوی، از آن‌جـا قوت می‌گیرد که به دستور وی؛ برای نخستین بـار، بـر پشـتِ برخـی از سکه‌های اشکانی، تصویر آتشدان زرتشتی را حکاکی کردند.[2]

[1]-این مطلب به وفور در کتب بازمانده از دوران ساسانیان منعکس شده است. برای نمونه بنگرید به دینکرد، بندهشن، ارداویراف‌نامه و... .

[2]- بیانی، ۱۳۷۰: ۱۰۳/۲-۱۰۵

به طور کلی اشکانیان را می‌توان سکولارترین دولت تمام تاریخ ایران‌زمین نامید. خاندان سلطنتی اشکانی و بزرگان این دودمان، اکثرا پیرو مزداپرستیِ‌کهن، مهرپرستی[1] و در پاره‌ای از موارد زرتشتی بودند. در گوشه و کنار ایران نیز پیروان ادیانِ‌آریایی نظیر مهرپرستان و زُروانیان، ادیان سامی (ابراهیمی) نظیر مسیحیان و یهودیان، ادیان شرقی نظیر بوداییان و برهمنان، و حتی بت‌پرستان‌و طبیعت‌پرستان، آزادانه و بدون فشار به زندگی خود ادامه می‌دادند.

خورشیدِ سعادتِ‌پادشاهی اشکانیان پس از قریب به پنج قرن، نهایتا با شکست "اردوان‌پنجم" از "اردشیرپاپکان" غروب کرد. اردشیر، متولی یک «آتشکده آناهید» در شهر «استخر» بود. او فردی متعصب بر دین زرتشت بود و خود را شاهزاده‌ای از نسلِ‌پادشاهان باستان(هخامنشیان) می‌دانست. با بنیان‌گذاری حکومت ساسانیان توسط اردشیر و اعلام دین زرتشتی به عنوان تنها دین رسمی کشور، بهدینِ‌زرتشت با نام «مزدیسنا» وارد مهمترین دوران تاریخی خود شد. باشکوه‌ترین آتشکده‌های زرتشتی، در این دوره ساخته شدند. با نیرومند شدن آتشکده‌ها، قدرت نفوذ روحانیون زرتشتی نیز به حد اعلی رسید و بسیاری از خرافات و مناسکِ‌پیچیده، درون مزدیسنا گردید. موبدانِ[2] بزرگی چون "تنسر"، "کرتیر" و "آذرباد مهراسپندان" به نفوذ شگفت‌انگیزی در دربار دست یافتند؛ به گونه‌ای که در بسیاری از مواقع پادشاه تصمیمات مهم را پس ازصلاح و مشورت با «موبد موبدان» اتخاذ

---

[1]- حکمت، ۱۳۶۸: ۱۷۴

[2]-واژه موبد، برگرفته از عبارتِ اوستاییِ«مُغ پت» به معنای مغ بزرگ می‌باشد.

می‌کرد. با پیگیری همین موبدان، برای یافتن بخش‌های گوناگون اوستا از گوشه و کنار ایران، جنبشی بزرگ شکل گرفت و با کمک روحانیونی که در شهرها و روستاهای دور و نزدیک ایران زندگی می‌کردند، هرآن‌چه از اوستا باقی مانده بود را جمع‌آوری و بازسازی کردند. در هنگام این گردآوری، سهوا بسیاری از نوشته‌های دینیِ قدیمیِ ایرانی؛ مربوط به شاخه‌های گوناگونِ آیینِ کهنِ آریایی، وارد اوستای جدید شد و از خطر انقراض نجات یافت. از آن‌جمله‌اند: بخش‌هایی از "یشت‌ها"،"یسنا" و برخی از فقره‌های "وندیداد" که تا امروز نیز باقی مانده‌اند.

با تغییرات و بدعت‌های گسترده‌ای که در روزگار ساسانیان، درونِ دین زرتشتی گردید، مزدیسنا به چنان قدرتی دست یافت که حتی در میان "یهودیان" و "اعرابِ جاهلی" نیز نفوذ کرده، پیروان فراوانی به دست آورد[1]. همزمان با نیرومند شدن مزدیسنا، سخت‌گیری در مورد دیگر ادیان نیز به اوج خود می‌رسید. پیروان اقلیت‌های دینی به شدت مورد آزار و ستم قرار گرفتند. یهودیان، بوداییان، مسیحیان و پیروان دین جدیدالظهورِ مانی و بعدها مزدک، تحتِ‌پیگرد و کشتار قرار گرفتند و هر دینی جز آیین زرتشتی ممنوع گردید. شاهان ساسانی تمام قد از مزدیسنا حمایت می‌کردند و موبدان و روحانیون، به قدرت‌های بزرگی تبدیل شدند. این قدرت فوق‌العاده، در دراز مدت باعث فساد دربار و معبد شد. براثر افراط در اعمالِ دینی و سخت‌گیری بر اجرای احکامِ

[1]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۷۷

غیرمعقول و شکنجه‌های سنگین برای‌سُست‌دینان، حکومت و دین هر دو فرسوده شدند. به گونه‌ای که در پایان روزگار ساسانی به علت‌افراطِ بیش از حد دربار و موبدان و روحانیون زرتشتی، کشور در یک بی‌عدالتیِ اجتماعیِ مفرط واستبدادِ دینی غرق می‌شد که‌موجباتِ ناخشنودیِ عامه و شورش‌های مردمی -نظیر قیام مزدک[۱]- را فراهم آورد. نهایتا حرص و آز دربار و آتشکده و نارضایتی مردم از ساسانیان، به‌اندازه‌ای حکومت را از درون پوساند که در هنگام یورش «جهادگران عرب» به درون خاک ایران، امپراطوری هزار ساله ایرانی، با لگدی فرو ریخت و از هم پاشید.

[۱]- از موبدان زرتشتی بود که در زمان پادشاهی "قباد ساسانی"، در مقابل حرص و آز موبدان و روحانیون دربار قیام کرد و با اصلاحات خود، خواهان زدودن خرافات از بدنه دین و تقسیم ثروت و برابری اجتماعی بود. به زودی مردم او را پیامبر قلمداد کرده و مذهب او را «دُرُست‌دینی» نامیدند. قباد، شاهنشاه ساسانی مدتی به او متمایل شد اما نهایتا طی سلسله وقایعی که به عزل موقتی شاه ساسانی نیز انجامید، موبدان که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، قباد را از او دور کردند. نهایتا مزدک در یک دادگاه تشریفاتی به فرمان "خسرو انوشیروان" -پسر قباد- محکوم گشته و در کنار جمع کثیری از پیروانش قتل‌عام شدند. پیروان او تا قرن‌ها به صورت یک جنبش زیرزمینی فعالیت می‌کردند. پس از اسلام نیز مزدکیان، با نام «خرم‌دینان» همچنان به فعالیت‌های زیرزمینی خود ادامه می‌دادند.

اوستا

"اوستا" به معنای «اساس، بنیاد و متن» است[1]. بر پایه مندرجات متون سنتی زرتشتی، اوستای اصیلِ‌زرتشت، بر روی «دوازده‌هزار پوستِ گاوِنر» و به خط زرین مکتوب گردیده و در « کاخِ شاهیِ تخت‌جمشید»، یا «آتشکده استخر» و یا «آتشکده شیز» در آذربایجان، نگهداری می‌شد. زرتشتیان معتقدند که در هنگام یورش اسکندر و به دستور او، این گنج با ارزش در آتشِ کینِ‌یونانیان سوزانده شد[2].

پس از آن، نخستین بار در روزگار اشکانیان بود که به دستور شاهنشاه بلاش، رونوشته‌هایی از اوستای کهن را که در آتشکده‌ها و نزد موبدان به صورت کتبی یا شفاهی باقیمانده بود، گردآوری کرده و احتمالا به صورت غیرمنظم، تا حدودی بازسازی کردند. البته این‌کار ظاهرا نیمه‌تمام ماند.

با روی کار آمدن دولت دینی ساسانی، گردآوری اوستا به طور جدی‌تری پیگیری شد و نهایتا به سرانجام رسید. موبدان زرتشتی با حمایت پادشاهان ساسانی، هرآنچه از اوستا -به همراه مستنداتِ ادیانِ آریاییِ‌پیش از اوستا- باقیمانده بود را در کنار اساطیر و افسانه‌های ایرانیِ‌زرتشتی و غیرزرتشتی، و حتی آثاری از علوم گوناگون چون نجوم و فلسفه و تاریخ را گردآوری کرده و کتابی مهم را تدوین نمودند که چه

---

[1]- توفیقی،۱۳۸۵: ۵۸

[2]- ارداویرافنامه،۱۳۸۲ : ۱ ، بندهشن،۱۳۶۹ : ۱۴۰ ، مسعودی،۱۳۷۴: ۲۲۴/1

از بُعد دینی و چه از بُعد ملی، چونان شناسنامه‌ای بود که هویت تاریخی ایرانیان را با یاری یادمان‌های بسیار کهن، زنده نگاه می‌داشت.

برای جمع‌آوری اوستا نخست به سراغ گاتها رفتند. گاتها را طی سنت ایرانی؛ از هزاران سال پیش، سروده‌های شخص زرتشت می‌دانستند و همواره مقدس‌ترین بخش از میان تمام بخش‌های اوستا قلمداد می‌شد. گویا منظور مسعودی در جایی که می‌گوید: «کتاب زرتشت را زمزمه می‌نامند[۱]»، همین گاتها باشد. چه سرودخوانی و زمزمه‌ی روزانه گاتها، بخشی از مناسک زرتشتی بود. گاتها با بخش‌هایی دیگر چون "هفت‌هات" و چند یسن کوچک که همگی از لحاظ قدمتِ زبانی، با «زبان سانسکریت هندی» هم‌ریشه بودند، "ستودیسن"[۲] را تشکیل می‌دادند[۳].

پس از آن، نوشتارهای کهن ایرانی وارد اوستا گردید. برخی از بخش‌های یشت‌ها که مختص به نیایش ایزدان و اساطیر باستانی است؛ به همراه روایاتی از بخش وندیداد مثل داستان «جمشید و نهادن دژ وَرِجم‌کَرد» و بخشهایی از یسنا هم‌چون ستایش هوم، در کنار روایات مربوط به پادشاهان اساطیری کیانی، همگی بازمانده از مکتوبات بسیار کهن و سنت شفاهی است که قدمت آن هزاران‌سال قدیمی‌تر از دوران زرتشت است. این‌ها به وسیله مغان و موبدانی که مهرپرستی و آیین‌های کهن ایرانی چون "زُروان‌پرستی" را خواسته یا ناخواسته درون

---

[۱]- مروج‌الذهب،۱۳۷۴: ۲۲۴/۱

[۲]-یعنی نیایش‌های ستوده شده.

[۳]- توفیقی،۱۳۸۵: ۵۸

مزدیسنا حل کردند، تعمدا یا سهوا بازنویسی شده و درون اوستا حفظ گردیدند. این بخش‌ها که کمابیش تا امروز نیز باقی‌مانده‌اند، از کهن‌ترین باورها و افسانه‌های ایرانی است که در تمام جهان، بی‌نظیر است.

ستودیسن، به همراه نوشتارهای کهنِ قدیمی که توضیح داده شد، در کنار بخش‌هایی چون «شرح زندگانی زرتشت»، «دین‌آوری گشتاسپ و دیگر بزرگان زرتشتی» و افزوده‌هایی چون «احکام طهارت» و «دعاهای روزمره» که به دست موبدان ساسانی به مرور نوشته می‌شد، همه در کنار هم قرار گرفته و چندی از علوم و دانش مرسوم آن روزگار از پزشکی و نجوم را نیز به‌آن افزودند و ۲۱ نسک[1] اوستای زرتشتیان ساسانی را به وجود آوردند[2]. این مجموعه شگفت‌انگیز و بزرگ که دربرگیرنده آداب و رسوم و مراسم و مناسک و ادعیه زرتشتی، در کنار بازنویسیِ تاریخ کهن و اساطیر چندهزار ساله ایرانی و برخی اطلاعات از مهرپرستی، آیین کهن مغان باستان و باورهای زروانی و... بود، در حکم شناسنامه و هویت مکتوب فرهنگ ایرانی قرار داشت.

امروزه تنها یک‌پنجم از اوستای منظم و یک‌پارچه دوره ساسانی، به صورت پراکنده و نامنظم باقی مانده و بسیاری از بخش‌های آن از بین رفته است. لیکن بخش‌های گوناگون اوستا توسط اندیشمندان زرتشتی به صورت کتاب‌هایی جداگانه در دوره ساسانیان و سده‌های نخست

[1]-یعنی ۲۱ دفتر یا ۲۱ بخش

[2]- کریستن‌سن، بی‌تا: ۲۰۷

اسلامی مکتوب گشت که حاصل آن کتبی نظیر "بندهشن"، "دین‌کَرد"، "ارداویراف‌نامه"، "گزیده‌های‌زادَسپَرم"، "ماتیکان یوشت‌فریان"، "دادستان‌دینی"، "مینوی‌خرد" و... می‌باشد که اکثرا تا امروز باقی مانده و به صورت پراکنده مطالب بخش‌های مفقود شده‌ی اوستا را برای ما حفظ کرده‌اند.

آن مقدار از اوستایی که تا امروز باقی مانده، شامل: "گاتها"، "یسنا"، "یشت‌ها"، "وندیداد"، "ویسپرد" و "خرده‌اوستا" می‌باشد.

فصل دوم؛
زرتشتیان
پس از اسلام

تاریخ سیاسی (قرن ۱ تا ۶ هجری)

شکســت ســپاه ایــران از اعــراب، متــواری شــدن "یزدگردســوم" و سرانجام کشته شدن او در «مَـرو»[۱]، پایـانی بـود بـر یـک دوره سلسـله شاهنشاهی منسجمِ هزارساله[۲] کـه ایـران را بـه قـدرتِ نخسـتِ جهـانِ شناخته شـده‌ی آن روزگـار، مبـدل سـاخته بـود. ناخشـنودی مـردم از استبداد پادشاه و قدرت بسیار زیاد موبدان، ذخیره ثروت در آتشکده‌ها و آزمندی موبدان و تنگدستی مردمان، از مهمترین دلایلی بود که عمـوم مردم پشت دولت مرکزی را خالی کرده و یزدگردسوم را در برابر اعـراب تنها گذاشتند.

شکست ساسانیان و به تبع آن، زوال دین زرتشتی را بایـد پـیش از یـورش عـرب جسـتجو کـرد. پـس از شـاهزاده‌کشـی "شـیرویه" پسـر "خسروپرویز"[۳] و تهی شدن دربار از شاهزادگان شایسـته -کـه در پـس

---

[۱]-مری‌بویس، ۱۳۸۱: ۱۱۷

[۲]-اولین نظام پادشاهی منسجم در ایران در سال ۶۲۵پیش‌ازمیلاد، به دست "هُووَخَشتره" پادشاه بزرگ ماد شکل گرفت. با این‌حال اکثر پژوهشگران آغاز شاهنشاهی ایران را در سال ۵۵۰پیش از میلاد و پیروزی "کوروش هخامنشی" بر "ایختوویگو" پسر هُووَخَشتره و آخرین پادشاه ماد می‌دانند. از این تاریخ تا زمان کشته شدن "یزدگردسوم ساسانی" در سال ۶۵۱میلادی (۳۰هجری)؛ به جز حکومت کوتاه سلوکیان بر ایران، بیش از یازده قرن ایرانیان طی چهار سلسله مادها، هخامنشیان، پارتیان و ساسانیان به طور پیوسته و مستقل، حاکم و پادشاه سرزمین‌های خود؛ و یکی از دو قطبِ برترِ جهانِ باستان، بودند.

[۳]- کریستن‌سن، بی‌تا: ۶۴۶

آن یازده نفر طی چهار یا پنج سال بر تخت نااستوار شاهی نشستند- زمینه‌ای فراهم شد تا جنگ قدرت میان اسپهبدان، سرداران و بزرگان کشور به اوج خود برسد. همچنین پیکارهای فرسایشی دولت ساسانی با روم که سال‌ها موجب هدر رفتن سرمایه‌ملی و تباه‌شدن مردمان مرزنشین و جوانان می‌شد، در کنار ترویج آموزه‌های "مانی" در میان زرتشتیان، گسترش آیین بودایی و مسیحیت در شرق و غرب و کشته شدن مصلحانی چون "سوخرای" و "مزدک" به دست "قباد" و "انوشیروان"، مهمترین عواملی بود که نظام شاهنشاهی ساسانیان را از درون پوساند.

با نابودی خاندان عرب‌نژاد -اما ایران‌دوست- "آل‌منذر" در منطقه مرزی «حیره» توسط خسروپرویز؛ که خراج‌گذار ساسانیان بودند و چون سدی میان ایران و اعراب قرار داشتند، اعراب با ایران دارای مرز مشترک شده و بیابان‌گردانِ تازی، بیشتر با آبادی‌های ایران آشنا شدند. لشگرکشی خسروپرویز به حیره برای دستگیری بازماندگان خاندان آل‌منذر که با شکست مفتضحانه او همراه بود نیز باعث فروریختن تابوی شکست‌ناپزیری ساسانیان گردید و اعتماد به نفس اعراب را بالا برد. به‌زودی زمانی که تجاوزهای اعراب به خاک ایران آغاز شد، عامه مردم به دلیل فقر اجتماعی و فساد موبدان و دربار، حمایتی از حکومت وقت نکردند. لشگریان ایران را گروهی از سربازان مزدبگیر تشکیل می‌دادند که در استخدام دربار بوده و تنها برای ستاندن حقوق و مواجب در شمار سربازان ساسانیان درآمده بودند. این‌ها اغلب به واسطه شغل خود در میادین نبرد حضور میافتند نه به شوق پاسداری از میهن. لاجرم در

هنگامی که شکست را قطعی و جان خـود را در معـرض از دسـت دادن می‌دیدند، از میدان گریخته و راه را بـرای دشـمن بـاز مـی‌گذاشـتند. از آن‌سـو، اعـراب غـرق در آمـوزه‌هـای نـوین اسـلام، در جهـاد بـر علیـه سرزمین‌هایی که با نام «کفار» می‌شناختند، آمده بودنـد کـه یـا پیـروز شده و غنایم جنگی را تصاحب کنند و یـا کشـته شـوند و بـه «بهشـتِ وعده‌داده‌شده در قرآن»، راه یابند: نیروی اعتقاد.

یزدگردسوم که سپاهش در «قادسیه» و «نهاونـد» تـار و مـار شـده بود، با خانواده و برخی درباریان پارسی و پارتی به سوی خاور گریخـت. او در زمان سرگردانی در شرق ایـران، سـفیری بـه نـام "مرزبـان" را بـا هدایایی به سوی خاقان‌چین فرستاده و از او درخواسـت یـاوری داشـت. لیکن خاقان از یاری رساندن به شاه ایران خودداری نمود. چندی بعـد[۱]، یزدگرد تنها و بی‌پناه به دست آسیابانی در مَرو، کشته شد[۲].

با سقوطِ ساسانیان، باز شدن درهای کشور به روی بیگانـه و فقـدان وجود یک ارتش منظم و هماهنگ، تمام سرزمین ایـران مـورد تاخـت و تاز جهادگران تازه‌نفس قرار گرفت. در هر شهر، بزرگـان و شـاهزادگان و اسـپهبدانِ ایرانـی، بـا یـاریِ مردمـان محلـی در برابـر اعـراب مقاومـت می‌کردند. اما اغلب این نبردها با پیروزی اعراب به پایان می‌رسـید. زیـرا مردم محلی که از کشاورزان صنعتگران و مردمان کوچه و بـازار بودنـد، هرگز آموزش نظامی ندیده و آمادگی جنگیدن را نداشتند.

---

[۱]-در سال ۳۰هجری، ۶۵۱میلادی.

[۲]- بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۷۵ ، آملی، ۱۳۱۳: ۳۴

از مهمترین کسانی که در مقابل نخستین یورش‌ها ایستادگی کـرد، "هرمزان" شاهزاده و فرمانروای «خوزستان» بود. او تا زمانی که نیـروی نظامی در اختیار داشت، با اعراب جنگیـد ولـی نهایتـا شکسـت خـورد. خلیفه‌ی وقت، "عمربن‌خطاب" آهنگ کشتن او را داشت اما سرانجام بـا پادرمیانی "علی‌بن‌ابیطالب"؛ که مخالف قتل شاهزادگان و بزرگـان بـود، پذیرفت تا دین زرتشتی را رها کرده و مسلمان شود تـا بـدین‌ترتیـب از کشته شدن نجات یابد[۱].

در «سیستان»، "ایران پسر رستم" فرمانروای زرتشـتیِ منطقـه بـه شدت در مقابل اعراب ایستادگی کـرد. او در نخسـتین جنـگ شکسـت سنگینی بر تازیان وارد آورد. اما اعراب چندی بعد بـا لشـگری گـران‌تـر بازگشتند و سیستان را فـتح کردنـد. سـپس قـراردادی بـا سیسـتانیان منعقد کرده، باج و خراج سنگینی بر دوش مردمان منطقه گماشتند[۲].

در نواحی شمال ایران و مناطق «تپورستان»، «گـیلان»، «دیلـم» و «رویان»[۳] اوضاع به‌گونه دیگری بود. به دلیـل صـعب‌العبـور بـودن ایـن مناطق و روحیه جنگ‌جوی مردمان آن، کوشش اعراب برای چیرگی بـر آن منطقه نتیجه‌ای در برنداشت. در سال‌های آغازین فتح ایـران، "بـاو" نواده قباد ساسانی -که پـس از مـرگ یزدگـرد و سـقوط ساسـانیان بـه طبرستان رفته و در آتشکده‌ای ساکن بود- از جانب مردم برای مبارزه با اعراب نامزد گردید. او در ابتدا از پذیرش این مسئولیتِ سنگین اجتنـاب

---

[۱]- بلعمی،۱۳۶۸: ۱/۴۹۸-۵۰۱

[۲]-تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۸۲

[۳]- عمدتا تمام این مناطق، طبرستان نامیده می‌شد.

کرد اما هنگامی که با اصرار مردم مواجه شد، عنوان نمود در صورتی که حکمش بر «اموال و دماء ایشان نافذ باشد»، پیشوایی آن‌ها را قبول خواهد کرد. مردم پذیرفتند و باو در مقام شاهی طبرستان قرار گرفت. «از آتشکده بیرون آمد و سلاح ببست و سوار ستد و به اندک مدت ولایت طبرستان از مفسدان پاک کرد»[۱]. از این پس با وجودی که یک‌به‌یک شهرهای ایران به تصرف اعراب در می‌آمد، لیکن مردم طبرستان تحت نظارت و درایت باو -و اسپهبدان پارسی و پارتیِ دیگری همچون "گیلِ گاوباره" و پسرانش، که در گوشه و کنار طبرستان و دیلم، به تخت نشسته و می‌کوشیدند با یاریِ مردمِ منطقه، از درون شدن اعراب به سرزمین‌های خود جلوگیری کنند- در آرامش نسبی، روزگار می‌گذراندند. باو در سال ۶۰هجری درگذشت[۲]. او از معتقدترین زرتشتیان بود که چه در روزگار ساسانی و چه در دوران اسلامی، بیشتر وقت خود را در آتشکده و به انجام مناسک دینی گذراند[۳].

دیگر شهرهای ایران نیز که بدون داشتن شاه و سپاه، در مقابل لشگر تندخوی عرب درمانده و بی‌پناه شده بودند، به همین شکل، تا مدت‌ها در برابر اعراب ایستادگی کردند. برای نمونه، مردمِ شهرِ «بخارا»، سه بار پس از آن‌که وادار به تغییر دین شدند، پس از دور شدن سپاه عرب، مجددا به دین سابق بازگشتند. به تدریج اعراب برای مقابله با این

[۱]- آملی، ۱۳۱۳: ۳۴

[۲]- ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۷۵/۱

[۳]-ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰ :۱۷۱/۱ ، آملی، ۱۳۱۳: ۳۴ ؛ همچنین بنگرید به کتاب «شهریاران طبرستان» از همین نگارنده.

روند، کوشیدند تا آتشکده‌ها را خراب کرده و بجای آن‌ها مساجد را برپا کنند[۱].

در واقع از همان آغاز چیرگی اعراب و از دست رفتن استقلال کشور، پیروان دین زرتشتی و فرقه‌های گوناگون آن[۲]، در کنار پیروان دیگر ادیان ایرانی همچون مانویان، مزدکیان و مهرپرستان[۳] تحت فشار شدید مهاجمان قرار گرفتند. زیرا بنابر قوانین اسلامی، غیرمسلمانان یا باید تغییر دین داده و مسلمان می‌شدند و یا باید به پرداخت مبالغ هنگفت باج و خراج به حکومت مرکزی؛ که در سنت اسلامی «جزیه» نامیده می‌شد، تن می‌دادند. کسانی که هیچ‌یک از این دو راه را نمی‌پذیرفتند، کافر قلمداد گشته، حکم قتل‌شان صادر و زن و فرزندان و مال و اموال‌شان به نفع حکومت و امرای عرب، مصادره می‌گردید.

بسیاری از زرتشتیان در سال‌های نخستِ سقوطِ ساسانیان، اکثرا پرداخت جزیه را پذیرفته و بر دینِ پدرانِ خود باقی ماندند. پس از مدتی نیز شورش کرده و از پرداخت جزیه سر باز می‌زدند و نتیجه نیز هربار یکسان بود: لشگری از اعراب به منطقه گسیل یافته، شورش‌ها را سرکوب و مبلغ جزیه را سنگین‌تر می‌کرد.

در طی سال‌هایی که بزرگان ایرانی در هر شهر مشغول مبارزه با اعراب بودند، "پیروز" پسر ارشد یزدگرد سوم نیز با گروهی از شاهزدگان و بزرگان پارسی و پارتی، خود را به آسیای‌میانه رسانده و در

---

[۱]-تاریخ‌بخارا، بی‌تا: ۵۲،۴۵-۵۶

[۲]-عرب همه را «مجوس» می‌نامید.

[۳]-عرب همه را «زندیق» می‌نامید.

«طخارستان» سپاهی برای نبرد با اعراب مهیا کرده بود. اکثر لشگریان او را تُرک‌های ماوراءالنهر تشکیل می‌دادند. پیروز با لشگریان اندکش، مدت‌ها به نبردهای پراکنده با اعراب پرداخت. در خلال این سال‌ها رابطه نسبتا خوبی نیز بین او و "کائوتسونگ"[1] خاقان چین برقرار شد. به طوری که هشت سال پس از کشته شدن یزدگرد –در حوالی سال ۳۸هجری- با دست یافتن چینیان بر سرزمین «تُرکانِ آسیای میانه»، امپراطورِچین پادشاهیِ مناطقِ غربیِ ترکستان را به پیروز داد تا به نوعی عدم حمایت خود در هنگام یاری‌خواهیِ یزدگرد را نیز جبران کرده باشد. پیروز شهری به نام «تسی‌لین»[2] را به پایتختی برگزید و این منطقه را به عنوان پایگاهی برای تدارک عملیات جنگی برای بازپس‌گیری ایران، قرار داد. جنگ‌های پراکنده او با اعراب، در برخی موارد به موفقیت‌های چشم‌گیری نیز منجر می‌شد. به گونه‌ای که در یک دوره موفق شد تا زرنگ و سیستان را از اعراب تهی کند و حتی در سیستان، سکه به نام ساسانیان بزند. اما به زودی با فشار بیشتر اعراب به آن مناطق، تا تخارستان عقب‌نشینی کرد. پیروز در سال ۵۴هجری به منظور حفظ روابط با کائوتسونگ، سفیری به چین فرستاد که امپراطور به گرمی از او استقبال کرد. چندی بعد با حمایت شخص خاقان، آتشکده‌ای در شهر «چانگ‌نچن» برپا ساخت و در دربار چین

[1] –سومین امپراطور سلسله تانگ

[2] –جایگاه دقیق جغرافیایی این شهر، مشخص نیست. شاید در شمال‌شرقیِ افغانستانِ کنونی و یا درونِ مرزهای کشورِ تاجیکستانِ فعلی باشد.

رتبه «سرگرد دست‌راست» را از شخص امپراطور، اخذ نمود. او سرانجام در سال ۵۸هجری[۱] در چین درگذشت. کشوری که پیروز فرمانروایی می‌کرد به زبان چینی «تزی‌کیک» نامیده می‌شد و ایرانیانی که با او بودند بعدها «تاژیک» و «تاجیک» نامیده شدند[۲].

پس از درگذشت پیروز، پسرش "نِرسی" راه پدر را دنبال کرد و تحت حمایت خاقان چین، در دربار چین بماند. او بیست سال در طخارستان بود و از شخص خاقان لقب «سرگرد دست‌چپ» را دریافت نمود و در همان‌جا نیز از دنیا برفت. چندین بار برای بازپس‌گیری کشور اقداماتی انجام داد و کوشید تا لشگری برای جنگ با اعراب آماده سازد اما توفیقی نیافت.

همزمان با مبارزات پیروز و نرسی، یک شاهزاده مسیحیِ ایرانی به نام "الوهن"[۳] نیز به دلیل نیک‌نامی و شهرت، مورد توجه کائوتسونگ قرار گرفت و او را به کاخ سلطنتی خود دعوت نمود. الوهن مدتی در مقام سپهبدی خاقان بود و در دوره‌ای نیز مسئولیت دفاع از مرزهای شمالی چین به او محول گردید. او در حوالی سال ۹۱هجری در گذشت و در تمام ۹۵ سال عمر خویش مورد اعتماد و احترام فغفور چین بود. به یادبود او در چین کتیبه‌ای در سنگ، نقر کردند[۴].

---

[۱]- همزمان با خلافت "معاویه"

[۲]- شهمردان،۱۳۶۰: ۴۷-۴۸، دریایی،۱۳۸۲: ۵۴۰-۵۴۴، آذرگشنسپ،۱۳۵۲: ۵۸/۱

[۳]- به چینی A-Lo-Han؛ گویش ایرانی این نام مشخص نیست.

[4] -seaki:257

در ادامه این مبارزات، "پشنگ"[۱] پسر نرسی در آغاز سده دوم هجری خود را پادشاه ایران نامید که اطلاعات زیادی از او در دست نیست. در حدود سال ۱۱۰هجری نیز شخصی به نام "خسرو" از شاهزادگان ساسانی و چهارسال بعد شاهزاده‌ای دیگر که نام او مشخص نیست، آخرین اشخاص از خاندان ساسانی بودند که خود را شاه ایران در تبعید خوانده و گاه و بی‌گاه با سپاهی به مرزهای شرقی ایران لشگر می‌راندند. آخرین شاهزاده ساسانی در چین که مدعی احیای حکومت ساسانیان بود، باید با زمان خلافت "هشام‌بن‌عبدالملک"[۲] دهمین خلیفه اموی، هم‌دوره باشد[۳].

همزمان با مبارزات فرزندان و نوادگان یزدگرد سوم در چین، طبرستان محصور در میان «کوه‌های سرسخت البرز» و «دریای جاودان مازندران»؛ همچوم دژی دست‌نیافتنی، استقلال خود را حفظ کرده بود. اسپهبدان ساسانی، پارتی و طبری، هر یک در گوشه‌ای از «طبرستانِ بزرگ» قلمرویی را تحت سیطره خود گرفته و از آن محافظت می‌کردند. کسانی چون "سرخاب پسر باو"، "دابویه" و "پادوسبان" فرزندان "گیلِ گاوباره"، "فَرُّخان بزرگ" پسر دابویه و بزرگانی از دودمان «قارن‌وندی» و دیگر خاندان‌های طبری، از آن‌جمله‌اند. همه این افراد زرتشتی بودند. در اوایل سده دوم هجری، یکی از زرتشتیان متعصب به نام "اسپهبد خورشید" از خاندان دابویه، توانست بیشتر

---

[۱]- با نام چینی پوشَن هو Poushan Hou

[۲]- نیمه نخست سده دوم هجری

[۳]- شوشتری،۱۳۴۲: ۳۷۴-۳۷۸

طبرستان را در اختیار بگیرد. پادشاهی او بـر منطقـه، مصـادف بـا قیـام بزرگ "ابومسلم‌خراسانی" بود.

ابومسلم رهبر جنبش بزرگ «سیاه‌جامگان» بود[۱]. او با شکست دادن "مروان"؛ آخرین خلیفه امویِ شرقِ امپراطوریِ اسلامی، توانست بسـاط «خلافت امویان» را برچیند[۲]. با این حال بنا به دلایلی نامعلوم، استقلال ایران را احیا نکرد بلکه "ابوالعباس عبدالله‌سـفاح" از نوادگـان "عبـاس" پسـرعموی پیـامبر را بـر جایگـاه خلافـت نشـاند. ایـن آغـاز «خلافـت عباسیان» بـود[۳]. ابومسـلم پـنج سـال بعـد، در زمـان خلافـت "منصـور

[۱]-جنبش سیاه‌جامگان، نخستین نهضت فراگیر و سرمنشاء تمام نهضت‌های بزرگ بعدی در ایران بود. ابومسلم به شدت در میان ایرانیان محبوب بود. برخی از سربازان او؛ و در سال‌های بعدی، برخی از ایرانیانی که به خون‌خواهی او قیام کرده و عباسیان را تهدید می‌کردند، زرتشتی یا مزدکی (خرمِ‌دینی) بودند. از آن‌جمله‌اند: "سنباد مجوس" و "بابک خرم‌دین" (آملی، ۱۳۱۳: ۴۴). با این حال به دلیل مسلمان بودن ابومسلم، عدم برپایی حکومت ایرانی و خدمت او به خاندان بنی‌عباس، انقلابِ ملّیِ وی در سال‌های بعدی مورد انزجار برخی از موبدان زرتشتی نیز قرار گرفت. به گونه‌ای که در برخی از منابع مزدیسنان، او را «از نژاد پست» خوانده و در کنار اعراب در رسته دشمنان ایران نام بردند (دریایی،۱۳۸۱: ۸۰).

[۲]- نرشخی، بی‌تا: ۱۰،۱۱ ؛ خلافت امویان در سال ۱۳۲هجری توسط ابومسلم خراسانی برچیده شد و خلافت عباسیان جایگزین آن شد. اما امویان منقرض نشدند. آن‌ها همچنان تا سیصد سال بعد؛ در غربِ امپراطوری اسلامی در «اندولس» (اسپانیا)، حکمرانی کردند.

[۳]-۱۳۲ هجری

دوانیقی" دومین خلیفه عباسی، به ناجوانمردانه‌ای با دسیسه خلیفه و برخی از درباریان، به قتل رسید[۱].

اندکی پس از کشته شدن ابومسلم، "سنباد مجوس" سردار نامدار سپاه او که در شهرری از مال و اموال رهبر سیاه‌جامگان نگهبانی و نگهداری می‌کرد، عصیان نمود و با اندک یاران خود، روی به طبرستان نهاد. اسپهبد خورشید که از هفت سال قبل، مقتدرانه بر بخش‌های مهم طبرستان فرمانروایی می‌کرد، پسرعمویش "طوس" را به پیشواز سنباد فرستاد. اما هنگام برخورد دو مرد، ظاهرا سنباد درشتی کرده و طوس که فردی تندخو و خشن بود، او را به قتل رساند. هنگامی‌که خبر به خورشید رسید، طوس را بخاطر این ناجوانمردی کیفر داد و سپس مال و ثروت ابومسلم و سنباد را مصادره کرد[۲].

منصور خلیفه عباسی هنگامی که از این رویدادها باخبر شد، "مهدی" پسر خود را به ری فرستاد تا اموال سنباد و ابومسلم را از خورشید بازستاند. مهدی در ری نشست و پیکی به خورشید فرستاد و از او طلب مال و اموال ابومسلم را نمود. اما خورشید پس از رایزنی با نزدیکانش، دست به نیرنگی زد و سر سنباد را با هدایایی برای مهدی فرستاد و خود را خادم او نامید. این عمل باعث شد تا مهدی نیز -که از جلال و جبروت او آگاه شده بود- پس از مشورتی با اطرافیان، از جنگ با خورشید صرف نظر کند. پس از در دوستی وارد شد و پس از تعیین

[۱]- منصور از محبوبیت و قدرت بیش از حد ابومسلم و خراسانیان بیم داشت.

[۲]-انصاری، ۱۳۹۵: ۱۸،۱۹

مبلغی خراج سالیانه، تـاج‌شـاهی طبرسـتان را بـرای اسـپهبد خورشـید فرستاد و او را رسما از جانب خلیفه، شاه تمام طبرستان نامید[۱].

اما این صلح پایدار نبود. به‌زودی مهدی، بار دیگر بر طبرستان طمع ورزید و ایـن‌بـار دسـت بـه نیرنگـی زد و لشـگری را بـه بهانـه عبـور از طبرستان برای رسیدن به خراسان، به آمل فرستاد. با ورود لشـگر عـرب به شهر، به سرعت مرزبان آمل کشته شد و اعراب شروع به دعوت مردم به اسلام کردند. تا این زمان اسلام نفوذ چندانی در منطقه نداشت. اکثر مردم زرتشتی و احتمالا برخی نیز مانوی یا مزدکی بودند. اما «به حکـم آن‌که مـردم از اسـپهبد [خورشـید] اسـتهزا و اسـتخفاف دیـده بودنـد، فوج‌فوج و قبیله‌قبیله می‌آمدند و قبـول اسـلام [مـی‌کردنـد]». بـا خبـر تصرف آمل به دست اعراب، خورشید کـه غـافلگیر شـده بـود، همسـر و ثروتش را در غاری -که بعدها به نام «غـار اسـپهبد خورشـید» معـروف گردیـد- گذاشـته و خـود بـرای تهیـه سـپاه بـه رویـان کـه در اختیـار عموزاده‌اش -فرمانروای خاندان پادوسبان- قرار داشت، گسیل یافت و از آن‌جا نیز راهی دیلم شد[۲]. با متواری شـدن خورشـید و بـی‌پنـاه مانـدن منطقه، لشـگر اعـراب در آمـل کِـرّ و فِـرّی بـه راه انداختـه و شـهرهای پیرامون را مورد آزار قرار دادند. دسته‌ای نیز در زیر دهانـه غـار مانـده و آن‌جا را در محاصره گرفتند[۳].

---

[۱]- آملی، ۱۳۱۳: ۴۴

[۲]-انصاری، ۱۳۹۵: ۱۹-۲۲

[۳]- ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۹۱/۱-۱۹۴

دو سال و هفت ماه بعد، خورشید با پنجاه هزار مرد از گیـل و دیلـم آماده مقابله با اعراب شد. اما چندی پیش از آن، در غار بیمـاری «وبـا» شایع شد و چهارصد نفر از اهالی آن کشته شدند. کم‌کم به دلیل تعفـن اجساد، خاندان و حرم اسپهبد مجبور بـه تسـلیم شـده و از غـار پـایین آمدند. اعراب حرم او را اسیر کرده، به بغداد فرستادند و شروع بـه تـاراج ثروتش کردند. مشهور است که ثروت خورشید در این غار بـه انـدازه‌ای بود که هفت شبانه‌روز زمان برد تا تمام آن توسـط اعـراب پـایین آورده شود.

در بغداد، همسر و دختران و بستگان اسپهبد هر یک سهم خلیفـه و دیگر بزرگان عرب شدند و سـه پسـر خورشـید بـه نـام‌هـای "هرمـز"، "ونداد‌هرمز" و "داذمهر" نیز در دربار خلیفه نگهداری شـدند. امـا ایـن سه پسر به‌انـدازه‌ای دارای حُسـن‌کمـالات بودنـد کـه بـه زودی خلیفـه ترغیب شد تا امان‌نامه‌ای به خورشـید فرسـتاده و او را رسـما بـه‌عنـوان پادشاه طبرستان بگمارد. اما مدتی پیش از رسیدن امان‌نامـه، خورشـید در اندوه اسارت زن و فرزندانش خودکشی کرده بود (۱۴۴ هجری)[۱].

هیچ اطلاعاتی از فرجام سه پسر خورشید در منابع نیامده است. این احتمال وجود دارد که آن‌ها مسلمان شـده و بـرای خـود اسـامی عربـی برگزیده باشند. گویا خورشید جز این سه پسر یک پسر دیگر نیز داشـته است. در منابع چینی آمده که یکـی از پسـران او در زمـان لشگرکشـی عباسیان به سرحدات چین، در «دربارِ امپراتورِ سلسله‌ی تانـگ» حضـور

---

[۱]- ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۹۵/۱

داشت. «در زمانی که وی در پایتخت بود، اعراب سیاه‌پوش سرزمینش (طبرستان) را اشغال کردند». او پس از آگاه شدن از مرگ پدر، «[از جانب امپراطور] عنوان افسر کل [دریافت نمود]، ... و ردایی بنفش و یک ماهی طلایی به او اهدا شد.»[1] او احتمالا از آخرین شاهزادگان سرشناس خاندان ساسانی است که جلای وطن کرده و به ایرانیان حاضر در چین، ملحق شد.

اندک زمانی پس از این دوران پر فراز و نشیب در طبرستان، در «خراسان» فردی غیرمسلمان به نام "مقنع" -که سال‌ها قبل مدتی در شمار سربازان ابومسلم خدمت کرده بود- علیه اعراب شورید و قیامی را پایه‌ریزی کرد که به «جنبش سپیدجامگان» مشهور گردید. چون کار مقنع بالا گرفت و پیروان خود را روزبه‌روز بیشتر دید، نخست ادعای پیامبری و کمی بعد ادعای خدایی نمود. او به واسطه هوش سرشار، دانش بالا و آشنایی با «شعبده و تردستی»، مردم را بیش از پیش شیفته خود کرده و پایگاه خود در ماوراءالنهر را روز به روز گسترده‌تر ساخت. به زودی بسیاری از مردم «بخارا»، «سُغد»، «نخشب» و «کش» دست از اسلام شسته و به دین او گرویدند. "مهدی" که با مرگ منصور در سال ۱۵۸ هجری، بر مسند خلافت نشسته بود، چندین بار لشگر برای سرکوب کردن سپیدجامگان فرستاد اما هربار پیروزی با مقنع بود. سرانجام هنگامی که خطر قیام سپیدجامگان بیش از پیش احساس می‌شد، خلیفه شخصا با تمام نیروهایش به ماوراءالنهر لشگر کشید.

1 -Huart, 2012

باروهای دفاعی سپیدجامگان یک به یک فروریخت و مقنع هنگامی که خود را شکست یافته می‌دید به درون آتش تنور پریده و خاکستر شد[۱]. این عمل احتمالا بدان‌جهت بود که مرگ خویش را از پیروانش مخفی نگاه دارد و ظاهرا به نتیجه‌ای که انتظار داشت نیز رسید. چرا که تا سال‌ها بعد، پیروانش در انتظار بازگشت او از آسمان بودند.

در طی این سال‌های پرآشوب، در خراسان و ماوراءالنهر جدا از قیام‌های ابومسلم و مقنع، چندین قیام دیگر نیز برای مبارزه با اعراب و بازپس‌گیری مناطقِ از دست رفته پدید آمد که قیام‌های "به‌آفرید"- همزمان با جنبش ابومسلم خراسانی- و "استادسیس"-پس از شورش مقنع- از آن جمله‌اند.

اتفاق مهم دیگری که در این سده به وقوع پیوست، مهاجرت گسترده دسته‌ای از زرتشتیان به هند بود. پس از گذشت سال‌های پر فراز و فرود، جنگ‌ها، وقایع پی‌درپی و سنگینیِ فشارِ پرداختِ جزیه‌های هنگفت، زندگی برای زرتشتیان -به ویژه در خراسان که بسیاری از قبایل عرب را در خود جا داده بود[۲]- سخت و سخت‌تر می‌شد[۳]. تا این

[۱]- ابن‌طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۴۴ ، نرشخی، بی‌تا: ۷۷،۷۸

[۲]-برخی از قبایل عرب پس از فتح ایران، به درون ایران مهاجرت کردند. در این میان مناطقی نظیر بین‌النهرین، خوزستان، قم و خراسان که از لحاظ آب و هوایی به بیابان‌های عربستان نزدیکی بیشتری داشتند، مهاجران بیشتری را در خود جای داد.

[3] -Eliade, Couliano & Wiesner, 1991: 254

زمان بسیاری از گروه‌های گوناگون زرتشتی برای خلاص شدن از جزیه، مسلمان شده بودند. این روند باعث شد تا اسلام به تدریج نفوذ خـود را بیشتر کرده و دین زرتشتی رفته‌رفته به اقلیتی مذهبی بـدل گـردد. در ایـن زمـان گروهـی از زرتشـتیانِ یکـی از شـهرهای خراسـان بـه نـام «سنجان»، که از یک‌سو در فشار اوضاع جدید بودند و از سوی دیگر نیز تغییر دین را برنمی‌تافتند، تصمیم بـه مهـاجرت گرفتـه و جـلای وطـن کردند. آن‌ها به «جزیره هرمز» رفتنـد و سـپس از راه دریـا، خـود را بـا کشتی به هندوستان رسانده و در «گجرات» ساکن شدند. "جادی رانه" حاکم گجرات نیز پس از مذاکراتی، آن‌هـا را پـذیرفت و در گوشـه‌ای از شهر جای داد. پارسیان مکان جدید را به یاد موطن خـود، سـنجان نـام نهاده و «آتش بهرام» را -که از ایـران بـا خـود حمـل کـرده بودنـد- در آتشکده‌ای جدید فروزان ساختند. در طـی قـرون بعـدی، هنگـامی کـه زرتشتیانِ ایران، متوجه حضور هم‌کیشان خود در هند شدند، دسته‌های بیشتری به آن‌جا مهاجرت کردند[1]. این اتفاق مهم باعث شد تا بسـیاری از کتاب‌ها و آداب و رسوم دین زرتشتی که می‌رفت با گسـترش اسـلام در ایران، به ورطه فراموشی سپرده شـود، از خطـر نـابودی نجـات پیـدا کند. زرتشتیان در هند به زندگی آرام خود ادامه دادند تا قرن‌هـا بعـد - همان‌گونه که در ادامه گفته خواهد شد- منجی زرتشتیان ایران گردند.

جدا از زرتشتیانی که در ایران تغییـر دیـن داده، مسـلمان شـدند و آنان که به هند مهاجرت کردند، هنوز در گوشه و کنـار سـرزمین ایـران زرتشتیان بسیاری باشنده بودند که با همه فشارهای موجود، به زنـدگی

[1]- کیقباد، ۱۳۵۰: ۲۹-۳۵ ، آبادانی، ۱۳۴۵: ۲۵۲،۲۵۳

خود ادامه می‌دادند[1]. احتمالا تا این زمان (قرن دو هجری)، هنوز مقر اصلی موبدان و روحانیان زرتشتی در فارس بود و «پیشوایان بهدینان» در آن‌جا به رهبری دین زرتشتی ادامه می‌دادند. اعراب در این زمان، موبدان ساکن در فارس را «امامان مجوس» می‌نامیدند[2].

در طبرستان با مرگ اسپهبد خورشید، زمینه برای برتخت نشستن دو زرتشتی دیگر مهیا گردید: "اسپهبد شروین" از خاندان پارسی باوندی[3] و "اسپهبد ونداد‌هرمز" از خاندان پارتی قارن‌وندی[4]. هنوز دیرزمانی از مرگ خورشید نگذشته بود که پادگان‌های عرب با دستور خلیفه در طبرستان بنا شدند. مردم در اوج نارضایتی قرار داشته و منطقه همچون انبار باروت، آماده انفجار بود. در این هنگام گروهی از بزرگان طبرستان به سوی ونداد‌هرمز رفته و از او خواستند تا رهبری مردم را در دست گیرد[5]. ونداد‌هرمز نیز به شرط آن‌که اسپهبد شروین باوندی –که در میان تمام بزرگان و شاهزادگان حاضر در طبرستان، ریشه خالص‌تری داشته و مستقیم از نسل ساسانیان بود- او را مورد

[1]- در مورد پراکندگی جمعیتی و جغرافیایی زرتشتیان در دوران اسلامی، در فصل بعدی مفصلا بحث خواهد شد.

[2]-مری‌بویس، ۱۳۸۱: ۱۸۸

[3]-از نوادگان "باو".

[4]-از نسل "سوخرا"، اسپهبد پارتی که در دربار قباد ساسانی خدمت می‌کرد. خاندان قارن از ریشه‌دارترین دودمان‌های ایرانی بودند که هم در دوران اشکانیان و هم ساسانیان در شمار هفت‌خاندان‌ممتاز اشرافی قرار داشتند (آملی، ۱۳۱۳: ۲۲ ؛ کریستن‌سن، ۱۳۳۲: ۲۵۰-۲۵۲)

[5]-ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۰۲/۱-۲۰۸

حمایت قرار دهد، حاضر به رهبری مردم گردید و این آغاز اتحاد دو اسپهبد بود که تا سال‌ها ادامه یافت. ونداد‌هرمز و شروین، در نخستین گام، یک شورش محلی به راه انداختند و در یک روز مشخص، اعرابِ مسلمانِ ساکن‌شده در طبرستان را قتل‌عام کردند[۱]. با همکاری این دو، طبریان در نبردهای بعدی با لشگریان خلیفه نیز به پیروزی رسیده و فرزندان‌شان "قارن بن ونداد‌هرمز" و "شهریار بن شروین باوندی" نیز به اتحاد، طبرستان را از گزند مهاجمین تا حدودی حفظ کردند. اما "مازیار" پسر قارن و نوه ونداد‌هرمز پیمان خود با باوندیان را گسست. در نتیجه مورد خشم اسپهبدِ باوندی قرار گرفته و ناچار از طبرستان گریخت[۲]. مازیار که از یک سو تشنه قدرت بود و از سوی دیگر زمینه را برای قیام مناسب نمی‌دید، به بغداد گسیل یافت تا شاید خلیفه را با خود همراه سازد. چون خلیفه اصل و نسب او را شناخت و دانست که نوه ونداد‌هرمزِ نامی است، او را گرامی داشته، در جایگاه نزدیکان و خاصان خود قرار داد و کمی بعد نیز شاهزاده قارن‌وندی را به اسلام فرخواند. مازیار در ظاهر مسلمان شده و در دربار خلیفه چند ماهی باقی ماند. سپس با لشگری که خلیفه در اختیارش گذاشت به طبرستان بازگشت و "شاپوربن‌شهریار باوندی" را شکست داده، به تنهایی حاکم کل طبرستان گردید[۳].

[۱]-ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۰۲/۱

[۲]-انصاری، ۱۳۹۵: ۲۳-۲۹

[۳]-همو: ۳۰-۴۰

با مازیار؛ که دارای شخصیتی یاغی و ناآرام بود، به محض بنشستن بر اورنگ شاهی طبرستان، شروع به مستحکم کردن منطقه نمود، از خلیفه «خلع طاعت کرده ... زنار زراتشتی بر میان بست» و به مکاتبه با "بابک خرم‌دین" و "افشین" برای جنگ با اعراب پرداخت[۱].

در این زمان، بابک خرم‌دین در آذربایجان، جنبش بزرگ «سرخ‌جامگان»[۲] را به راه انداخته بود. او «مزدکی‌مذهب» بود و خود را منتقم خون ابومسلم می‌دانست. بابک در دوران نوجوانی، در شمار پیروان "اسحاق‌تُرک" قرار داشت و ظاهرا در مکتب او با اعتقادات مزدکی و خرّم‌دینی آشنا گردید. اسحاق تُرک، آغازکننده قیام‌های کوچکی علیه عباسیان بود که بعدها پیروان او –از جمله بابک- این جنبش را دنبال کرده و گسترش دادند.

سپاهیان بابک متشکل از زرتشتیان، مزدکیان و «ایرانیانِ‌مسلمانِ نهضت شعوبیه» بودند. قیام بابک در آغاز سده سوم هجری در آذربایجان آغاز شد. او باروها و پایگاه‌های خود را در دل کوهستان‌های صعب‌العبور ساخته بود و سال‌ها سپاهیان "مامون" را در جنگ‌های پیاپی شکست داد و بدین‌ترتیب، روز به روز بر قدرت خود افزود.

مامون از یک سو به شدت از جانب بابک و مازیار احساس خطر می‌کرد، اما از سوی دیگر، توانایی مقابله با آن‌ها را نداشت. با این حال این اوضاع با نشستن "معتصم" به جای پدر بر مسند خلافت، دگرگون گردید. او همه نیروهای خود را به فرماندهی افشین –شاهزاده‌ای

[۱]- طبری، ۱۳۵۲: ۲۵۴/۱۳-۲۶۲، ۲۶۸-۲۷۳، ۹/۱۴-۱۲ ، بلاذری،۱۳۳۷: ۳۳۰

[۲]- این جنبش به قیام «خرّم‌دینان» نیز مشهور می‌باشد.

خراسانی- برای جنگ با بابک فرستاد. افشین چونان بابک و مازیار سودای براندازی خلافت عباسیان را برعهده داشت. در این هنگاه با بابک و مازیار مکاتبه کرده و پیشنهاد همکاری مخفیانه را داده بود. اما بابک حاضر به اتحاد با او نشد. او چندین بار در دست‌گیری بابک کوتاهی کرد تا مگر گذر زمان، خلق و خوی بابک را تغییر داده و اتحاد با او را بپذیرد اما این‌گونه نگردید. نهایتا افشین که بیم آن را داشت که این اتلاف وقت، دست او را پیش خلیفه رو کرده و برنامه‌هایش را آشکار سازد، جنگ را با جدیت پیش برده و توانست بابک را دست‌گیر کند. سپس او را به بغداد فرستاد و خلیفه نیز پس از برپایی یک دادگاه نمایشی، دستور قتل بابک را صادر کرد[1].

با از میان رفتن خطر بابک، خلیفه متوجه مازیار گردید که در طبرستان سرگرم مبارزه با اعراب و «اسلام‌ستیزی» بود. بنابر گفته مسعودی، مازیار در این زمان رسما به کیش زرتشتی بازگشته و مساجد را خراب و مسلمانانِ ساکن در منطقه را می‌کشت. او پای‌بند به سنت‌های زرتشتیان و رسوم ساسانیان و فرهنگ باستانی ایران بود. خلیفه برای دستیابی به او، "عبدالله‌بن‌طاهر" -فرمانروای خراسان- را با سپاهی بزرگ و تجهیزات جنگی کامل، به طبرستان فرستاد. سلسله جنگ‌های بزرگی شکل گرفت و نهایتا پس از تعقیب و گریزهای طولانی، مازیار شکست خورده، دست‌گیر گردید و به بغداد فرستاده شد. خلیفه نیز به سرعت دادگاهی تشکیل داده، حکم مرگ او را صادر کرد و

[1]- ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۹۸/۱۷-۱۰۹

نیز پس از به قتل رساندنش، دستور داد تا جنازه‌اش را در کنار جنازه بابک، به دار آویختند. در این میان دست افشین نیز رو شده، خلیفه از توطئه‌های پنهانی او آگاه گردید و پس از آن‌که در دادگاه، زرتشتی بودنش اثبات گردید، او را به زندان انداخت. افشین هنوز امید به رهایی داشت اما مدتی بعد به طرز مشکوک و مبهمی در زندان کشته شد[۱].

نامه‌های رد و بدل شده میان مازیار، افشین و بابک، تلاش آن‌ها برای احیای دین زرتشتی را به وضوح نشان می‌دهد. در یکی از این نامه‌ها، افشین نوشته است: «هیچکس جز من و تو نتواند دین پدری(زرتشتی) را یاری دهد.» و در جای دیگر پس از برشماری برنامه‌های خود برای براندازی خلافت عباسی، آورده است: «پس از آن است که دین پدران زنده شده و روزگار عجم(ایرانی) تجدید خواهد شد.»[۲]

در طبرستان، پس از مرگ مازیار، اسلام و به ویژه مذهب تشیع به وسیله «امامان علوی» رو به گسترش نهاد. کم‌کم دین منطقه از زرتشتی به تشیع تغییر می‌کرد. اما در میان شورش‌های گاه و بی‌گاهی که تا سده چهارم هجری روی داد، هنوز نام زرتشتیانی چون "ماکان" پسر "کاکی" و "اسفار" پسر "شیرویه" به چشم می‌خوردند[۳].

---

[۱]-برای مطالعه شرح مبسوط اقدامات اسپهبد خورشید، اسپهبد ونداد‌هرمز، اسپهبد شروین‌باوندی و اسپهبد مازیار، رجوع کنید به کتاب شهریاران طبرستان از همین مولف.

[۲]- ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴۵،۱۴۶،۱۴۸/۱۷ ، مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۳۸

[۳]- ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۳۰۶/۱-۳۱۸ ؛ آملی، ۱۳۱۳: ۸۱-۸۳

چند زمانی پس از فرو نشاندن جنبش‌های مازیار و بابک در طبرستان و آذربایجان، این بار نهضت آزادی در سیستان قد برافراشت. "یعقوب‌لیث صفاری" در نیمه‌دوم سده سوم هجری، بر علیه خلیفه شورید[۱]. او زاده شده در روستای «قرنین» و از قماش «رویگران» بود[۲]. برخی منابع او را از اخلاف "خسروپرویز" می‌دانند که در صحت آن جای تردید است.

یعقوب بسیار به زبان و ادب پارسی علاقمند بود و همواره دستور می‌داد تا سربازانش «پارسی‌گو» باشند و از گفتار به زبان عربی بپرهیزند. لشگریان یعقوب را مسلمانانِ شیعه، خوارج، زرتشتیان، و پیروان نهضت شعوبیه تشکیل می‌دادند. او توانست شهرهای بلخ، کابل، هرات، خراسان، کرمان، فارس، طبرستان و خوزستان را تصرف کند. در خراسان، طاهریان را شکست داده و در گرگان علویان را سرکوب کرد. اما هنگامی که آهنگ لشگرکشی به بغداد را داشت بر اثر بیماری «قولنج» از دنیا رفت. پس از مرگ او، برادرش "عمرو لیث" کوشید تا

[۱]-دوران فرمانروایی: ۲۴۷ تا ۲۶۵هجری

[۲]-رویگران، به عیاران و جوانمردانی می‌گفتند که دارای منش و مرامِ پهلوانی بودند. برخی از آن‌ها به راهزنی و دزدی از ثروتمندان می‌پرداختند و اموال گردآوری شده را میان فقرا، تقسیم می‌کردند. برخی دیگر نیز برای احقاق حقوق ضعفا، با اغنیا در می‌افتادند. ریشه این تفکر و این مرام، به ایران باستان بازمی‌گردد. پس از اسلام، آن‌ها را اهل «فتوت» نیز نامیدند که به اعمال پهلوانی می‌پرداختند. در دوره معاصر به این دسته از افراد، «داش مشتی» و «لوطی» نیز گفته‌اند. برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به کتاب سرچشمه تصوف در ایران، نوشته استاد سعید نفیسی.

راه برادر را دنبال کند اما به موفقیت چندانی دست نیافت. فرزندان عمرو تا سال‌ها بعد در سیستان حکومت کوچکی را فرمانروایی کردند که به دستاورد مهمی منجر نگردید[۱].

آخرین اسناد از سرنوشت نوادگان یزدگردسوم در چین، همزمان با پادشاهی یعقوب در ایران است. در «استودانی زرتشتی»[۲] در چین، کتیبه‌ای وجود دارد به یاد یکی از متوفیون که دختری است ایرانی به نام "ماهشی" از «خاندان پارتی سورن» که تاریخ آن به سال ۸۷۴میلادی[۳] حکاکی شده است[۴]. شاهزادگان ایرانی -که در زمان یورش اعراب با فرزندان یزدگردسوم به چین پناهنده شده بودند- طی سه سده هنوز حضور آن‌ها در چین مشخص بوده و با آرزوی بازگشت به وطن روزگار را سر می‌کردند. این افراد که اغلب از خاندان‌های ممتاز ساسانی و پارتی بوده و ظاهرا اکثرا زرتشتی و بخشی نیز مسیحی و مانوی بودند، در طی دو سده در دربار امپراطور چین حضور داشته و مورد احترام و تکریم خاندان سلطنتی قرار داشتند. اما با گذشت زمان و از سده سوم هجری به بعد، به دلیل عواملی چون دوری از وطن و رشد

[۱]-گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۰۴-۳۱۰ ، تاریخ‌سیستان، ۱۳۸۱، ۲۰۷،۱۲۲

[۲]-استودان که معنی تحت‌لفظی آن «محلی برای نگهداری استخوان‌ها» می‌باشد، گوردخمه‌هایی بود که زرتشتیان طی سنتی خاص، استخوان‌های اموات خود را در آن می‌ریختند.

[۳]-۲۶۱/۲۶۰هجری

[۴]- دریایی،۱۳۸۲: ۵۴۶ ، آبادانی، ۱۳۴۵: ۱۲۷

و نمو نسل‌های بعدی در میان فرهنگ چینیان، بـه آرامـی نـام و نشـان آن‌ها در میان جمعیت چین از میان رفته و فراموش شدند.

در خلال سال‌هایی که یعقوب برای استقلال ایران، شمشیر را آختـه بود، طبرستان در اختیار علویان قرار داشت. "داعی‌کبیر"، "محمـد بـن زید"، "ناصر اُطروش" و "داعی‌صـغیر" از مهمتـرین فرمانروایـان علـوی طبرستان بودند. اندکی پس از مرگ یعقوب، شورش جدیدی توسط یک زرتشتی در طبرستان آغاز شد. اسفار بن شیرویه، که پیشتر از سـربازان سپاه سامانیان بود، اقدام به تشـکیل حکومـت کـرد. امـا در ایـن میـان توسط دوست و هم‌رزمش "مرداویج بن زیار" کشته شد. مردوایج آهنگ احیـای امپراطـوری ساسـانی را داشـت. او علیـه خلیفـه شـورید و بـه پیروزی‌هایی دست یافت. در اندک مدتی طبرستان، قزوین و ری را زیـر سلطه خـود آورد. در همـدان بسـیاری از اعـراب را کشـت و سـپس تـا اصفهان و خوزستان پیش رفت.

مرداویج در اصفهان برای خود تاج و تختـی بـر هـم زده و تشـکیل پادشاهی داد. او بر اورنگی از زر ناب؛ که فرمان داده بود تا آن را همانند دستگاه "انوشیروان ساسانی" بسازند، تکیـه زد و بـر آن بـود تـا رسـوم شاهنشاهی ساسانی را احیا کند. وی پیوسته از مشاورانش می‌خواست تا تاج و تخت ساسانیان را برایش توصیف کرده و او را کاملا با شـیوه آداب و رسوم دربار ساسانی و دین زرتشتی آشنا سازند[1].

---

[1]- ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۴،۲۵/۲۰

با این حال نهضت مرداویج؛ با تمام پیشرفت‌هایی که داشت؛ همچون شورش یعقوب، ناتمام ماند. او چند روز پیش از یورش به بغداد، زمانی که در اصفهان سرگرم آماده‌سازی شهر برای برپایی «جشن سده» بود، در هنگام استحمام به دست سه غلام تُرک؛ که به وسیله خلیفه تطمیع شده بودند، کشته شد[۱].

با این حال نهضت‌های ایرانی همچنان پس از مرگ مرداویج دنبال شد. اما دیگر خبری از زرتشتیان در میان آن‌ها نبود. سه برادر شیعه‌مذهبِ دیلمی به نام‌های "علی"، "حسن" و "احمد" فرزندان "بویه" که مدتی نیز در شمار سربازان ارتش مرداویج شمشیر زده و طرفدارانی نیز داشتند، قیام ایرانی را دنبال کرده و تقریبا تمام بخش‌های مرکزی و غربی فلات ایران را به دست آوردند. به زودی به چنان قدرتی دست یافتند که در مدتی کوتاه، تمام شهرهای ایران را آزاد کرده، بغداد را فتح کردند و پس از به زیر کشیدن "المستکفی‌بالله" خلیفه عباسی، برای نخستین بار پس از جنگ «قادسیه» ایران را به طور کامل از سلطه اعراب خارج کرده و عجم را بر عرب مسلط کردند. بوئیان هرچند برای استفاده از نام خلیفه او را نکشتند اما از این پس تا زمان پیدایی «تُرک‌ها در ایران»، این پادشاهان بویه بودند که بر تمام ایران فرمانروایی می‌کردند و از خلیفه جز یک نام و مقام ظاهری برای انجام امورات شرعی، چیز بیشتری باقی نمانده بود[۲].

---

[۱]- ابن‌مسکویه،۱۳۷۶: ۳۰/۵

[۲]- مجمل‌التواریخ،۱۳۱۸، ۳۹۳

شاهان آل‌بویه با این‌که خود زرتشتی نبودند، ولیکن اوضاع زرتشتیان در روزگار آن‌ها، نسبتا خوب بود. بوئیان شیعه‌مذهب که خود را شاهزادگانی از تبار ساسانیان می‌دانستند، به زرتشتیان با دیده احترام می‌نگریستند. "عضدالدوله" بزرگترین پادشاه این سلسله، یک زرتشتی را به عنوان دبیر برگزید و همواره از "اسفند" -موبد کازرونی- می‌خواست تا کتیبه‌های پهلوی را برای او بازخوانی کند. علاقه او به فرهنگ ایران باستان پس از دستور حک کردن کتیبه‌ای به زبان عربی در تخت‌جمشید، بیشتر آشکار می‌شود.[۱]

زرتشتیان که در روزگار شاهنشاهی بوئیان، در آرامش زندگی می‌کردند، با ورود تُرکان به ایران و اسلام آوردن آن‌ها، شرایط برای‌شان دگرگون گردید. در روزگار فرمانروایی «سلجوقیان»، اوضاع زرتشتیان به سختی در هم پیچید زیرا اکنون حاکمان فعلی ایران نه با آن‌ها قرابت دینی داشتند و نه قرابت نژادی. با این‌حال، رفته رفته با طولانی شدن حضور تُرکان در ایران، بومی شدن آن‌ها و متعاقبا کمرنگ شدن تعصب نژادی‌شان، شرایط تا حدودی بهتر گردید.

با به قدرت رسیدن سلاطین تُرک‌نژاد «خوارزمشاهی»، از آن‌جا که آن‌ها خود را کاملا ایرانی می‌دانستند، تنها از حیث تعصب دینی گاهی در شهرهای مختلف برای زرتشتیان مزاحمت‌هایی ایجاد می‌شد. اما در حالی که احوال زرتشتیان همگام با دیگر ایرانیان رو به بهبود می‌رفت، مغولان به ایران تاخته و کشور را به کشتارگاه تبدیل کردند. بیشتر

---

[۱]- مری‌بویس، ۱۳۸۱: ۱۹۱

آتشکده‌هایی که تا این زمان باقیمانده بود، بـا یـورش مغـولان خـاموش گردیـد و زرتشـتیان در کنـار دیگـر ایرانیـان، لگـدمال سُـمِّ سـتورانِ «بیابان‌گردانِ زرد» شدند. شمار تلفـات در شـهرهای گونـاگون یکسـان نبود. شهرهای منطقه خراسان بزرگ بیش از نقاط دیگـر مـورد چپـاول قرار گرفتند. از شهرهای ایران مرکزی، ری –کـه عـروس بـلاد اسـلامی نامیده می‌شد- مورد قتل‌عام بی‌مانندی قرار گرفت و شکوه خود را برای همیشه از دست داد. اوضاع آذربایجان و طبرستان نیز بهتر از ری نبـود. اما منطقه فارس که در این زمان بیشترین جمعیت زرتشتی را در خـود جای داده بود، با هوشیاری برخی از بزرگان محلی و پذیرفتن بـه موقـع باج و خراج، از شمشیر مغولان جان سالم بدر برد. از این پس فـارس در کنار کرمان و یزد به آخرین پناهگاه زرشتیان بدل گشت[۱].

[۱]- ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۴۵/۳۲-۱۵۵ و دیگرصفحات.

تاریخ سیاسی (قرن ۷ تا ۱۴ هجری)

با پایان یافتن کشتارهای مغولان، استقرار آن‌ها در ایران و برپایی حکومت ایلخانان، با توجه به برچیده شدن حکومت‌های محلی و نظم و امنیتی که ایلخانان با کمک وزرای ایرانی خود همچون "خواجه نصیرالدین طوسی"، "عطاملک جوینی" و "خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی" بر پا ساخته بودند، اوضاع کشور رو به بهبود می‌رفت و به زودی آرامش و امنیت نسبی بر ایران سایه افکند. در این زمان برخی از زرتشتیان و موبدان گوشه و کنار ایران که پس از حملات اولیه مغولان آواره شده بودند، به دهکده‌ای کوچک در کُنجِ‌شمالِ غربیِ‌یزد به نام «تُرک‌آباد» -که یک آتشکده کهنِ‌آناهید، هنوز در آن‌جا سالم و از گزند حوادثِ‌روزگار مصون مانده بود- کوچیدند و «آتش بهرام» خود را نیز در روستای مجاور که «شریف‌آباد» نام داشت، در خانه‌ای محقّر و آجری قرار دادند[1]. تُرک‌آباد و شریف‌آباد از این زمان به مهمترین مرکز تجمع زرتشتیان تبدیل شد. جز این دو روستا و برخی نواحی کرمان و یزد و فارس، در روستاهای گوشه و کنارِسیستان و خراسان نیز زرتشتیان

---

[1]- این آتش مقدس که در زمان ساسانیان و به فرمان موبدِموبدان "کرتیر" افروخته شده بود و در پرستشگاهی در استخر قرار داشت در گذر تمام این سال‌ها با کوشش زرتشتیان روشن مانده بود، از پیچ و خم روزگار گذشته و اینک در این مکان گمنام قرار گرفت. این آتش بهرام که از اوایل دوران ساسانی به طور مداوم فروزنده بود، از این زمان در این مکان امن باقی‌مانده و تا امروز، همچنان به عنوان «مقدس‌ترین آتش زرتشتیان» در «انجمن زرتشتیان کرمان» برافروخته است.

ساکن بودند. اما در آذربایجان که روزگاری شهر مغان و از مهمترین شهرهای زرتشتی‌نشین پیش‌از اسلام بود -و اینک به پایتخت ایلخانان مغول تبدیل گردیده بود- اثری از زرتشتیان دیده نمی‌شد.

با انقراض حکومت ایلخانان در سال ۷۵۰هجری، کشور دچار هرج و مرج شد و در هر منطقه حکومت‌های مستقل کوچکی قد برافراشتند. در این اوضاع نابسامان، زرتشتیان نیز در کنار دیگر ایرانیان به سختی روزگار را می‌گذراندند. با پیدا شدن "تیمورِلنگ گورکانی" و دوره وحشتناک قتل‌عام‌ها و کشتار نفوس در قرن هشت و نه هجری، زرتشتیان نیز چون دیگر گروه‌های ایرانی دچار مصیبتی عظیم گشتند. پس از پایان روزگار گورکانیان -در اواخر سده نهم هجری- زرتشتیان کرمان و یزد و فارس، تحت سلطه ترکمانانِ سنی‌مذهبِ آق‌قویونلو قرار گرفتند. این برهه نیز دوران اندوه‌باری برای زرتشتیان بود. همزمان با اوضاعِ اسف‌بارِ زرتشتیان، پارسیان هند؛ که تا این زمان در آرامش زندگی کرده و روز به روز بر شمارشان افزوده می‌شد، نیز دچار یک مصیبت موقتی گشتند: در دوران کوتاه فرمانروایی "مظفرشاه دوم"[۱]؛ سلطانِ مسلمانِ گجراتِ هند، بسیاری از پارسیانِ یکی از شهرهای زرتشتی‌نشین، به‌خاطر ایستادگی در مقابل مالیات سنگین قتل‌عام شدند[۲]. اما این دوران موقتی بود. به ویژه به‌زودی با تاسیس سلسله گورکانیان توسط "بابر" در نیمه‌اول قرن ده هجری در هندوستان، دوران بسیار درخشانی برای پارسیان هند و فارسی‌زبانان آغاز شد.

---

[۱] -لین‌پول، ۱۳۶۳: ۲۸۲

[۲] - جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۷۹

در ایران، روی‌کارآمدن صفویان در سال ۹۰۷ هجری، نویدبخش پایانِ دورانِ نابسامانِ ایرانیان بود. سرانجام ایران‌زمین رنگ آرامش به خود دیده و کشور به یک نظم و قدرت سیاسی و اجتماعی رسید. اما زرتشتیان در این آرامش سهمی نداشتند. تعصب مذهبی صفویان باعث شد تا زرتشتیان بر خلاف دیگر گروه‌های ایرانی، همچنان از شمارشان کاسته شده و در مشقّت و مرارت روزگار را بگذرانند. در دوران پادشاهی "شاه‌عباس‌اول"، با زرتشتیان چون انسان‌های پست رفتار می‌شد. در اواخر روزگار صفویه به شدت از شمار زرتشتیان کاسته شد و آن‌ها در فقر و تنگدستی شدید روزگار می‌گذراندند. در زمان سلطنت "شاه‌سلطان‌حسین" آخرین پادشاه صفوی، زرتشتیانِ ساکن در اصفهان؛ با تحریک برخی از روحانیونِ متعصب دربارِ صفوی، قتل‌عام شدند[1].

همزمان با سقوط صفویان و تاخت و تاز افغان‌ها، زرتشتیان بار دیگر دچار مصیبتی عظیم گردیدند. جمعیت زرتشتی، چند سالی بود که از سیستان و خراسان و دیگر شهرها به کرمان مهاجرت کرده و در شهر «گواشیر» روزگار می‌گذراندند. این افراد در اوایل حکومت صفوی؛ با اجبار حکومت مرکزی، از شهر اخراج شده و بیرون از شهر، روستایی ساختند که بعدها به «گبر محله» مشهور شد. در جریان حمله "محمود افغان" به کرمان، هنگامی که لشگر افغان‌ها از گشودنِ دروازه‌های شهرِ گواشیر، عاجز شده و نتوانستند راه به درون شهر بیابند، به سمت «گبر

[1]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۳۴۰

محله» حمله‌ور شدند و پس از غارت خانه‌ها و قتل‌عام مـردم، روسـتا را به آتش کشیدند[1].

اوضـاع زرتشـتیان در زمـان حکومـت "نادرشـاه‌افشـار" و "کریم‌خان‌زند" تا حدودی بهبود یافت. نادرشاه بدون تعصب دینـی، بـا زرتشتیان همچون دیگر مردمان ایران رفتار می‌کرد. ۱۲هزارتن از افـراد سپاه بزرگ نادر را زرتشـتیان تشـکیل مـی‌دادنـد. ایـن رونـد در زمـان کریم‌خان نیز دنبال شد. در این دوران، زرتشتیان کرمان دو نماینده بـه شیراز فرستاده تا عرض حال بهدینان را بـه حضـور کـریم‌خـان تقـدیم نمایند. آن دو نهایتا با کمک "ملا کاووس" از پارسیان هند که در دربار شاهی، ارج و قربی داشت، با کریم‌خان ملاقات کـرده و «وکیـل‌الرعایـا» ترتیبی اتخاذ نمود تا با حل شدن برخی از معضلات، زرتشـتیان کرمـان در آسودگی به زندگی ادامه دهند[2]. این لطف کریم‌خـان باعـث شـد تـا زرتشتیان در تمام دوران حکومت خاندان زندیه، در شمار حامیان آن‌هـا قرار گیرند.

اما با روی کار آمدن قاجارها، در همـان آغـاز راه، شـهر کرمـان بـه دست "آغامحمدخان قاجار" و به جرم همراهی با "لطفعلی‌خـان زنـد"، مورد تهاجم قرار گرفته، چپاول شد و مردان شهر را یا به قتـل رسـاند و یا کور کرد. با این حال، به واسطه هوش و درایت یـک پیشـگو و مـنجم زرتشتی به نام "ملا کاووس بـن بهمـن کرمـانی" و تقـرب او بـه دربـار

---

[1]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۱۲۵، ۱۷۹

[2]- همو: ۱۸۰

آغامحمدخان، گروه‌هایی از زرتشتیان از خطر قتل‌عام نجات یافتند[1]. اما فقط از مرگ رها شدند، لیکن اوضاع زندگی آن‌ها همچنان به وخامت دنبال می‌شد. این سلسله وقایع تلخ، از شمار زرتشتیان به شدت کاسته بود. به‌گونه‌ای که جمعیت زرتشتی از حدود یک میلیون نفر در زمان صفویه، به کمتر از ده‌هزار نفر در پایان روزگار قاجار رسیده بود.

اما سرانجام در زمان سلطنت "ناصرالدین‌شاه قاجار" با پیگیری مداوم پارسیان هند و رایزنی‌هایی که بزرگانی نظیر "مانک‌جی لیمجی هاتریا" و «انجمن اکابر پارسیان» با دربار قاجاریه انجام دادند، زرتشتیان به حق و حقوقی رسیده، جزیه پس از سیزده قرن از روی دوش‌شان برداشته شد و به تدریج پیشرفت‌هایی نمودند. در این زمان با حمایت‌های مالی و معنوی پارسیان هند، برای زرتشتیان ایران مدارسی ساخته شد و کم‌کم اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن‌ها پس از قرن‌ها رکود، رو به بهبودی نهاد. برخی از بزرگان زرتشتی در «جنبش مشروطه» نقش فعال داشتند و حتی پس از پیروزی مشروطه‌خواهان، در مجلس شورای ملی نیز وارد شدند. "ارباب جمشید" از زرتشتیان ثروتمندی بود که کمک‌های مالی بلاعوض بسیاری به مشروطه‌خواهان روا داشت. برای نمونه، یک‌بار سخاوت‌مندانه مبلغ هنگفت بیست‌هزار تومان از سرمایه شخصی و کمی بعد بیست‌هزار تومان دیگر که از تجار و بازرگانان زرتشتی جمع‌آوری کرده بود را برای مشروطه‌خواهان ارسال نمود. همچنین "ارباب خسرو شاهجهان" یکی از بنیانگذاران «انجمن

---

[1]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۲۵۸

زرتشتیان تهران» نیز بارها به مشروطه‌خواهان کمک مالی اعطا نمود. برخی از زرتشتیان نیز به صورت ناشناس از حکومت وقت، اسلحه خریداری کرده و به رایگان در اختیار مشروطه‌خواهان قرار می‌دادند. گروهی نیز مهمات جنگی از جنوب ایران به پایتخت می‌رساندند و بسیاری از زرتشتیان دوش به دوش هموطنان مسلمان در برابر استبداد "محمدعلی‌شاه قاجار" سینه سپر کرده و می‌جنگیدند[۱].

پس از مشروطه، اوضاع زرتشتیان بهتر از قبل شد و سپس در روزگار پهلوی و با توجه به باستان‌گرایی این خاندان، به زرتشتیان با دیده اقلیتی مهم، قابل احترام و آریایی‌نژاد نگریسته شد و مورد تکریم و احترام دولت مرکزی قرار گرفتند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز این روند دنبال شد. امروزه زرتشتیان با وجود جمعیتِ کمی که از آن‌ها باقی مانده، اما در آرامش زندگی می‌کنند. آن‌ها دارای یک صندلی در «مجلس شورای اسلامی» هستند، می‌توانند در آتشکده‌های خود نیایش کنند، کتاب بنویسند و در انجمن‌ها و تشکل‌های خود فعال باشند. این اقلیت کوچک، امروزه یکی از متشخص‌ترین، بافرهنگ‌ترین و باسوادترین گروه‌های ایرانی هستند[۲].

[۱]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۴۵۱-۴۵۹

[۲]- مری‌بویس، ۱۳۸۱: ۱۹۳،۲۰۸،۲۲۵

پراکندگی جغرافیایی

تا سده‌های چهار و پنج هجری؛ با وجودی‌که سال به سال بر جمعیت زرتشتیانی که مسلمان می‌شدند افزوده می‌شد، اما هنوز بسیاری از ایرانیان، زرتشتی بودند. در خلال سده‌های شش تا نه هجری، به‌ترتیب با پراکنده شدن تُرک‌های سلجوقی در گوشه و کنار ایران، سرازیر شدن مغولان و پس از آن تیموریان و نهایتا به قدرت رسیدن ترکمانان، یک اختلاط نژادی گسترده در ایران شکل گرفت. هریک از این تازه‌واردان، به محض ورود به عرصه قدرت، اسلام را پذیرفتند و این‌چنین با ازدیاد جمعیت مسلمانان، زرتشتیان بیش از پیش در اقلیت قرار گرفتند. در پی این وقایع، گروه‌های زرتشتی عمدتا به شهرهایی که دارای نفوسِ زرتشتی بودند مهاجرت می‌کردند. از همین روی، وضعیت زرتشتیان پس از اسلام در شهرهای گوناگون یکسان نبود.

در شمال ایران و نواحی طبرستان و دیلم، تا چندین سده پس از اسلام، زرتشتیان در اکثریت بودند. این مناطق به دلیل محصور بودن در میان رشته‌کوه‌های‌البرز و دریای مازندران، دارای استحکامات طبیعی بوده و اعراب نتوانستند به طور کامل بر آن دست یابند. همچنین این ناحیه از خاک ایران، به واسطه روحیه بیگانه‌ستیزی مردمانش و ساکن بودن خاندان‌هایی از شاهزادگان پارسی و پارتی، کمترین میزان مهاجرت اعراب را داشت و با وجود خراج سالانه‌ای که در برخی از دوره‌ها به بغداد فرستاده می‌شد، اما عملا مستقل اداره می‌شد. استقلال

این منطقه به حدی بود که خوارج و علویانی که مورد آزار خلفا قرار می‌گرفتند به این‌جا پناهنده شده و از آن دسته بودند شیعیان و نوادگان خاندان "علی‌بن‌ابیطالب" که طی سده‌های نخست اسلامی به گیلان مهاجرت کرده و بنیانِ تشیع را در منطقه پی‌ریزی کردند و مدتی نیز در نیمه‌دوم‌سده‌سوم‌هجری حکومتی تحت عنوان «علویان طبرستان» را تشکیل دادند.

فرمانروایان محلی طبرستان -از زمان اشکانیان و ساسانیان- از دودمان‌های ممتاز ایرانی و همگی زرتشتی بودند. یکی از این دودمان‌ها "خاندان‌گاوباره" از نسل "جاماسب" برادر "قباد ساسانی" بود، "فیروز" نوه جاماسپ و "گیلانشاه" فرزند فیروز دیگر فرمانروایان این منطقه بودند. در سده‌های نخست هجری "گیل" فرزند گیلانشاه حاکم بخش‌هایی از طبرستان بود و پس از او پسرش "دابویه" وارث تخت پدر و پسر دیگرش "پادوسبان"، فرماندار منطقه رویان گردید. فرزندان و نوادگان دابویه تا سال ۱۴۴هجری حاکم بخش‌هایی از طبرستان بودند. تمام این شهریاران، زرتشتی بودند. نوادگان پادوسبان نیز تا قرن‌ها در مقیاس کوچکتر بر مناطقی فرمانروایی می‌کردند تا آن‌که در سال ۱۰۰۶هجری و به دست "شاه عباس صفوی" منقرض گردیدند[۱]. پادوسبانان با حدود هزار سال استمرار، یکی از درازترین دودمان‌های محلی در تمام تاریخ می‌باشند.

[۱]- ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۷۲،۱۸۴،۱۸۸/۱ ، گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۶،۳۹ ، مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۴ ، آملی، ۱۳۱۳: ۴۴

اسپهبدان خاندان "قارن‌وندی" یکی دیگر از دودمان‌های ایرانی و «از خاندان‌های قدیم زرتشتی» می‌باشند که نژادشان به "سوخرای‌پهلو"-یکی از هفت خاندان ممتاز پهلوی در زمان ساسانیان- می‌رسید[1]. قارن‌وندیان تا سال ۲۲۶هجری بر بخش‌هایی از طبرستان حکمرانی کردند و همگی دل در گرو دین زرتشتی داشتند. شاخص‌ترین افراد این خاندان، اسپهبد "ونداد‌هرمز" و نوه‌اش "مازیار" بودند[2].

دودمان "باوندی" شاهزادگانی از نسل قباد ساسانی بودند که تا سال ۷۵۰هجری و در سه دوره، بر مناطقی از طبرستان فرمانروایی کردند. خاندان باوندی تا سال ۲۲۷هجری، زرتشتی بودند و پس از آن به تشیع روی آوردند. در میان مهمترین پادشاهان زرتشتی این دودمان، از "اسپهبد شروین باوندی" و در میان بزرگ‌ترین پادشاهان مسلمان این خاندان از "اسپهبد شاه‌غازی رستم باوندی" می‌توان نام برد. آتشکده «کوسان» یا «کیوسان» توسط "کیوس" جد بزرگ دودمان باوندی -پسر "قباد ساسانی" و برادر "خسرو انوشیروان دادگر"- در زمان پادشاهی قباد در طبرستان ساخته شده بود[3].

استان فارس، از دیگر مناطقی بود که زرتشتیان بسیاری داشت. بخش اعظم مردمان فارس و پیرامون آن از همان سده‌های نخستین

---

[1]- حکیمیان،۱۳۶۸: ۶

[2]- مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۳۸ ، ابن‌اثیر،۱۳۷۱: ۱۴۵/۱۷-۱۴۶

[3]- کسروی، ۱۳۷۷: ۲۵-۲۹ ، خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۱۷،۴۱۸/۲ ، شهمردان، ۱۳۶۰: ۵۸-۶۲

هجری بر دین زرتشتی مانده و اسلام را نپذیرفتند. بـا ایـن کـه در هـر نسل به میزان قابـل تـوجهی از شـمار زرتشـتیان کاسـته مـی‌شـد امـا همچنان فارس بیشترین جمعیت زرتشتی را در خود داشت. تا قرن دوم هجری، مقر اصلی موبدان و روحانیان زرتشتی همچون دوران ساسانیان، در فارس بود و اعراب، «پیشوایان بهـدینان» سـاکن فـارس را «امامـان مجوس» می‌نامیدند[1]. این رویه تا پایان روزگار صفویه نیز ادامه داشت و تا همین اواخر در منطقه لارستان، «فرمانروایان ایرانـی خـود را از نـژاد ایـرج پسـر گـرگین پسـر مـیلاد از خانـدان اسـاطیری گودرزیـان» می‌دانستند[2].

اکثر جمعیت کازرون -از توابع فـارس- را تـا سـده پـنجم هجـری، زرتشتیان تشکیل می‌دادند و فرمانروای آنها نیـز یـک زرتشـتی بـه نـام "خورشید" بود. "عطارنیشابوری" در اثر مشـهور خـود «تـذکرةالاولیـا» درمورد "شیخ ابواسـحاق شـهریار کـازرونی" کـه نـوه "خورشـید" و از زرتشتیانِ مسلمان شده بود، می‌نویسـد: «شـیخ در منبـری از زرتشـتی بودن بیش از نیمی از مردمان کازرون اندوهگین است[3].»

در یزد نیز اوضاع بدین‌گونه بود. این شهر تا زمـان صـفویه از جملـه مناطقی بود که بسیاری از زرتشتیان را در خود جا داده بود. همچنان‌که امروز نیز بزرگترین استان زرتشـتی‌نشـین ایـران اسـت. پـس از اسـلام، زرتشتیان برای اداره امور خود دارای منصبی بـه نـام «کلانتـر» شـدند.

---

[1] -مری‌بویس، ۱۳۸۱: ۱۸۸

[2] - شهمردان، ۱۳۶۰: ۱۲۴

[3] - عطارنیشابوری، بی‌تا: ۵۲۷

دولت مرکزی نیز معمولا پُستی به نام «حکومت مجوسیان» داشت که مستقیم با کلانترِ زرتشتی در ارتباط بود. معمولا اختیاراتی نظیر ستاندن خراج و جزیه از زرتشتیان را کلانتر به عهده گرفته و سپس آن‌ها را به رئیس دایره حکومت مجوسیان پرداخت می‌کرد. مولف «جامع‌مفیدی» در قرن یازده هجری در این‌باره آورده است:

«الله‌قلی‌بیک وزیر در زمان شاه‌صفی‌ثانی صفوی[...] من حیث استقلال، زمام[دار] حکومت[...] یزد و توابع[...] گشت و حکومت و داروغگی مجوسیان، که فی‌الواقع منصبی‌است عظیم به آن جناب تعلیق می‌داشت[1].»

و در جای دیگر می‌گوید:

«در سال ۱۰۷۹هجری حکومت مجوسیان یزد که فی‌الحقیقت منصبی است عظیم‌القدر به محمدخلیل‌بیک وزیر غفران پناه مفوض گردید.»[2]

در خراسان بزرگ[3]. پیش از اسلام جدا از دین زرتشتی، بسیاری از پیروان ادیان مانوی و بودایی نیز باشنده بودند. همچنین در مقیاس کمتر، ادیان مهرپرستی، نستوریِ‌عیسوی و برهمایی نیز دارای معابد پراکنده‌ای بوده و پیروانی داشتند. پس از سقوط ساسانیان، بخش‌هایی از سرزمین خراسان که از لحاظ آب و هوایی گرم‌تر بوده و به بیابان‌های

---

[1]-مستوفی‌بافقی، ۱۳۸۵: ۴۰۶

[2]-مستوفی‌بافقی، ۱۳۸۵: ۷۵۸

[3]-باید توجه داشت که منظور از خراسان بزرگ، تمام سرزمین خراسان فعلی به همراه بخش‌های بزرگی از افغانستان، پاکستان، ترکمنستان و تاجیکستان بود.

حجاز شباهت بیشتری داشت، مورد توجه اعراب قرار گرفته و شماری از قبایل بدوی حجاز، به خراسان کوچ کردند. با این حال خراسان از مهمترین مناطقی بود که برای استقلال ایران، جنبش‌هایی داشت. قیام‌های ابومسلم، مقنع، به‌آفرید، استادسیس و... که زرتشتیان نیز در برخی از آن‌ها نقش‌های پررنگی داشتند، همگی در حوزه جغرافیایی خراسان بزرگ شکل گرفت. با تصرف منطقه به دست سامانیان؛ زمینه مناسبی برای رشد و احیای فرهنگ و ادب پارسی شکل گرفت. "دقیقی" از شعرای بزرگ زمان سامانیان، زرتشتی بود.

شهر سمنان نیز تا سده سوم هجری از مراکز مهم زرتشتی‌نشین بود. عطارنیشابوری در جریان بازگویی روایاتی مربوط به "بایزید بسطامی" عارف نامی مسلمان قرن سوم هجری، داستانی را بازگو می‌کند که او برای همرنگ شدن با جماعت، به بازار رفت تا «زُناری»[۱] تهیه نماید[۲].

در سیستان شمار زرتشتیان در سده‌های نخست هجری بسیار زیاد بود و این شهر تا مدت‌ها پس از ورود اسلام به ایران، همچنان دارای شمار زیادی جمعیتِ زرتشتی بود. در هنگام تازش اعراب بر سیستان در نیمه نخست سده اول هجری، "ایران پسر رستم" فرمانروای زرتشتیِ سیستان به شدت در مقابل مهاجمین ایستادگی کرد؛ اما نهایتا شکست خورده و پرداخت باج و خراج سالیانه به اعراب را پذیرفت[۳].

---

[۱]-ریسمانی که زرتشتیان بر کمر می‌بستند.

[۲]- عطارنیشابوری، بی‌تا: ۱۳۲

[۳]-تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۸۲

تمامی اهالی روستای «آتشگاه» در اردبیل، تـا قـرن دوازده هجـری زرتشتی بودند و یک آتشکده آناهیتا نیز در روستا موجود بـود. در سـال ۱۱۳۵هجری سیدی عارف، به نام "میرمحمد سمیع بن میرمحمـد" در روستا ساکن شده و مردمان منطقه را تشویق بـه اسـلام آوردن کـرد. از آن پس آتشکده نیز به مسجد، تغییـر کـاربری داد. تـا نـیم‌قـرن پـیش، پوست‌نبشـته‌ای مربـوط بـه تـاریخ روسـتا موجـود بـوده کـه اکنـون از سرنوشت آن اطلاعی در دست نیست[۱].

در کردسـتان، مردمـان ناحیـه‌هـای کوهسـتانی و منـاطقی نظیـر «اورامان» تا سال ۸۴۲هجـری زرتشـتی بـوده‌انـد. "رشـید شـهمردان" پژوهشگر زرتشتی، با بررسی کتاب کهن «تاریخ کردستان» و سفری که شش دهه پیش، به منطقه داشته و پس از گفتگوهـایی کـه بـا بومیـان انجام داد، معتقد است که تا همین دویست سال پیش نیز هنـوز بیشـتر مردم اورامان، زرتشتی بوده‌اند[۲].

اما جدا از زرتشتیانی که در تاریخ پـس از اسـلام در گوشـه و کنـار ایران ساکن بودند، زرتشتیان در خارج از فلات ایران نیز دارای جمعیتی بودند. از مهمترین منـاطق جغرافیـایی زرتشـتی‌نشـین خـارج از ایـران، هندوستان است. همانگونه که پیشتر نیز گفته شد، در اوایـل سـده دوم هجری، زرتشتیانِ شهری به نام «سنجان» در خراسـان، کـه خـود را از گروه ایرانی پارتی و از دودمان بهرام‌چوبین می‌دانستند[۳] برای رهـایی از

---

[۱]- شهمردان، ۱۳۶۰ : ۱۱۹

[۲]- همو: ۸۸-۸۹

[۳]- مری‌بویس، ۱۳۸۱: ۱۸۹

آزار اعراب مهاجم، ترک وطن کرده و به جنوب کشور رفته، سپس با کشتی از خلیج‌فارس به سوی هند رهسپار شدند[۱]. سلطان هند نیز آن‌ها را به گرمی پذیرفت و اجازه داد تا در بخشی از گجرات ساکن شوند[۲]. زرتشتیان آن منطقه را به یاد زادگاه خود در ایران، سنجان نامیدند و از این پس با نام پارسیان هند شهرت یافتند. آن‌ها آتش مقدس خود را از آتش بهرامی که از ایران آوردند بر پا ساختند و ۸۰۰سال بعد، این «آتشِ بهرامسنجانا» تنها آتش مقدس آن‌ها لقب گرفت. این زرتشتیان همواره در آسایش زیستند و بعدها موبدان بزرگی چون "نَریوسَنگ‌داوال"، "رام‌کامدین" و "پشوتن" با ترجمه بخش‌هایی از اوستا همچون «یسنا»، «خُرده‌اوستا» و متون پهلوی چون «ارداویراف‌نامه»، «مینوی خرد»، «پازند» و... از پهلوی و اوستایی به ساسنکریت، این آثار ارزشمند را از خطر نابودی حفظ کردند[۳]. این زرتشتیان به آسودگی و دور از مزاحمت مهاجمین، در هند به زندگی خود ادامه می‌دادند. در دوران کوتاهی با افتادن دهلی به دست سلاطین مسلمان، مشکلاتی برای زرتشتیان پیش آمد و با تارومار شدن این سلاطین به دست "تیمورلنگ"، بار دیگر زرتشتیان به زندگی آسوده خود ادامه دادند. پس از مدتی در دوران کوتاه فرمانروایی "مظفرشاه دوم"؛ سلطان مسلمان گجرات، بسیاری از پارسیانِ یکی از شهرهای زرتشتی‌نشین هند، به‌خاطر ایستادگی در مقابل مالیات سنگین قتل‌عام

---

[۱]- توفیقی، ۱۳۸۵: ۶۲

[۲]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۷۸

[۳]- مری‌بویس، ۱۳۸۱: ۱۹۹،۲۰۰

شدند. اما این مصیبت کوتاه نیز به زودی پایان یافت. یکی از نوادگان تیمور به نام "بابُر" به هند آمده، حکومت منسجمی تشکیل داد که به نام «گورکانیان هند» مشهور گردید. گورکانیان با وجود داشتن ریشه مغول، به واسطه سال‌ها زندگی در ایران و نسل به نسل همنشینی با ایرانیان از باب فرهنگی، کاملا ایرانیزه شده بودند. از این زمان، زبان فارسی در هند به سرعت گسترده شد و فرهنگ و هنر در آن‌سرزمین به اوج خود رسید. هزاران جلد کتابِ بازمانده در زمینه‌های گوناگون به زبان فارسی، یادگار این دوران باشکوه است. جدا از اشتراکاتِ کهنسالِ چند هزار ساله میان ایرانیان و هندیان و داشتن ریشه مشترک نژادی و زبانی، هندیان پس از اسلام نیز به واسطه حضور حکومت ایرانی‌نژاد "غوریان" در این سرزمین، با فرهنگ ایرانی آشنا و به آن خو گرفته بودند، به همین دلیل زمانی که حکومت گورکانیان به ترویج فرهنگ ایرانی و فارسی در هند برخواست، آن را آشنا یافته و بدون مقاومت پذیرفتند. از این زمان دوران شکوه‌مندی از تاریخ هند آغاز شد. در زمان یکی از نوادگان بابُر به نام "اکبرشاه" -که خود پادشاهی هنرمند و شیفته شعر و ادب و فرهنگ پارسی بود- زبان رسمی هند، فارسی اعلام گردید. تاثیر پارسیانِ هند بر اکبر شاه به اندازه‌ای زیاد بود که او «به مانند زرتشتیان جامه می‌پوشید و اعیاد باستانی ایرانی را جشن می‌گرفت». بسیاری از زرتشتیان کرمان و یزد در این زمان از ایران کوچ کرده و به دیگر هموطنان خود در هند پیوستند. نسل به نسل این زرتشتیان مهاجر، به آسودگی روزگار را می‌گذراندند و نواده‌های آن‌ها تا به امروز در بمبئی و ایالت گُجرات چون پدران خود، با چهره‌ای آریایی،

ترکیب لباس کهن ایرانی و مـد روز اروپـایی، بـاکلاهی نـازک از پارچـه پشمین در آتشکده‌ها به برگزاری مراسم کهن مزدیسنا می‌پردازند[۱].

مهاجرت زرتشتیان، تنها به کشـور هندوسـتان محـدود نگردیـد. از قدیم، گروهی از زرتشتیان به جنوب کابل کوچ کرده و در آن‌جا سـاکن شدند. تا حدود دویست سال پیش، «خاندان منگل» و «خاندان جاجی» که از این مهاجران بودند، همچنـان بـر کـیش زرتشـتی معتقـد بودنـد. گروهی دیگر از زرتشـتیان نیـز بـه کـوه‌هـای هنـدوکش در افغانسـتان مهاجرت کرده و با نام «کافران‌سـیاه‌پـوش» مشـهور گشـتند. همچنـین دسته کوچکی از زرتشتیان در سواحل دریای خـزر در کشـور روسـیه و دسته‌ای دیکر در پیرامون مغولستان، سکنی گزیدند. در نیمـه اول قـرن بیستم، گروهی از زرتشتیان سـاکن در هنـد، بـه دسـتور کمپـانی هنـد شرقی، به سرپرستی "زالبائی فقیر جی" بـه کشـور «اوگانـدا» در قـاره آفریقا فرستاده شدند. بعـد از اضـمحلال قـدرت بریتانیـا، زرتشـتیان در اوگاندا آواره و کمی بعد در کنار دیگـر خارجیـان از ایـن کشـور اخـراج شدند. گروهی به هند بازگشتند، گروهی از آن‌ها به کانادا رفتـه و تحـت حمایت «انجمن زرتشتیان کانادا» قرار گرفتند و نسل به نسل، تا امـروز نیز در آن کشور زندگی مـی‌کننـد و برخـی نیـز در اوگانـدا مانـده و در جمعیت بومی منطقه حل شدند. در قرن جدیـد بسـیاری از زرتشـتیان ایران و پارسیان هند، برای بهبود اوضاع اقتصادی و معیشتی، به آمریکـا

[۱]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۷۹

و اروپا مهاجرت کرده و به واسطه روحیه مسالمت‌آمیـز و هـوش و نبـوغ بالا، در کشورهای توسعه‌یافته به گرمی پذیرفته شدند[۱].

بی‌گمان بسیاری دیگر از زرتشتیان –در حدفاصل سقوط ساسـانیان تا زمان معاصر- در ادواری که در تنگناهـای سیاسـی و اقتصـادی قـرار گرفته‌اند، به سرزمین‌های غیرایرانی مهاجرت کرده و قرن‌ها بـه صـورت ناشناس مشغول زنـدگی و انجـام آداب و رسـوم اجـدادی خـود بـوده و احتمالا هنوز نیز هستند.

[۱]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۱۲۹، ۳۸۸-۳۹۱، ۴۱۵

تاریخ فرهنگی

در اوایل سقوط ساسانیان، اعـرابِ‌مهـاجم، زرتشـتیان را بنـابر آیـه قرآن[1] در شمار اهـل کتـاب دانسـته و بـا آن‌هـا همچـون مسـیحیان و یهودیان برخورد می‌گردند. ولی مقاومت ایرانیـان، اسـباب مزاحمـت بـا شورش‌هـای پیـاپی در شـهرهای گونـاگون، پیـدایی نهضـت شـعوبیه و متعاقبا کینه‌ای که میان عرب و عجم پدید آمد، باعث شـد تـا اعـراب و مسـلمانان، زرتشـتیان را بـا دادن لقـب الحـادی و بعضـا تمسـخرآمیز «زندیق[2]» و «گبر[3]» در زمره کفار قلمداد کرده و مورد آزار و شـکنجه و کشتار قرار دهند[4]. به زودی این کینه و تمسخر به جایی رسید که حتی واژه‌ی «مجـوس» کـه معـرب واژه یونـانی «مگـوس»، از ریشـه پارسـی

---

[1]- حج،۱۷

[2]- «زندیک» (از ریشه «زند») به معنای تفسیر کردن است. در دوره ساسانی به پیروان "مزدک بامدادان"، زندیک می‌گفتند. چرا که مزدکیان اوستای زرتشت را به شیوه منحصربفردی تفسیر می‌کردند که مغایر با سنت‌های رایج زرتشتی بود. از هین روی، کم‌کم این واژه به معنای «کافر» رواج یافت. پس از اسلام، زندیک -یا معرب آن: زندیق- به تمام مزدکیان (خرّمدینان)، مانویان، مهرپرستان، زُروانیان و تمام معتقدان به « ادیانِ ایرانیِ غیرزرتشتی»، اطلاق می‌شد.

[3]- از ریشه کهن‌واژه "گبر" اطلاعات دقیقی در دست نیست اما این واژه پس از اسلام به معنای پیرو دین زرتشتی به کار گرفته شد (عمید، ۱۳۸۹: ۸۶۵).

[4]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۷۸

«ماگی» و «مغ»[1] بود، به عنوان نامی برای اهانت و تمسخر ایرانیان به کار گرفته شد. برای نمونه، نویسنده الفتوح، «مجوسان» را در کنار «بت‌پرستان [... و] دروغزنان» در ردیف بزرگترین «دشمنان خدای تبارک و تعالی» آورده است[2].

در سده‌های بعدی این سخت‌گیری‌ها، با درون شدن تُرک‌های سلجوقی به ایران، به اوج خود رسید. تُرکان از جمله اقوامی بودند که به محض ورود به فلات ایران، مسلمان شده و به زودی بر اسلام، بسیار متعصب گردیدند. لذا اوضاع زرتشتیان بیش از پیش به قهقهرا رفته و یک قرن بعد نیز با ویران شدن کشور به دست مغولان (قرن هفتم هجری) و سپس کشتارهای تیمور لنگ (قرن هشتم هجری) و در ادامه، دورانِ بلاتکلیفی ایران در کشاکش حکومت‌های ملوک‌الطوایفی (قرن نهم هجری)، اوضاع فلاکت‌بار زرتشتیان در کنار دیگر ایرانیان، تشدید شد. دامنه فشارهای این دوران ملتهب به اندازه‌ای بود که در زمان صفویان؛ با توجه به گذر هزارسال از پایان روزگار ساسانیان، زرتشتیان برپایه متون سنتی خود برای رهایی از این اوضاع اسفبار، چشم به انتظار ظهور منجی مقدسی دوخته بودند که در کتاب‌ها و نوشته‌های سنتی‌شان وعده داده شده بود. یک گردشگر فرانسوی در اواخر هزاره اول هجری، پس از دیدار با زرتشتیان در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

---

[1]-مغان روحانیون کهن ادیان ایرانی بودند که پس از ترویج دین زرتشتی در سراسر ایران، منحصرا به معنای روحانیون دین زرتشتی قلمداد گردیدند. در زمان ساسانیان به آن‌ها «موبد» (مغ+پت) می‌گفتند.

[2]- ابن‌اعثم، ۱۴۰۶ق: ۷۰۵

«یکی از مهمترین اعتقادات زرتشتیان، ظهور پادشاهی است که دین‌شان را نجات خواهد داد... .»[۱]

زرتشتیان کرمان و یزد در نامه‌هایی که در این دوران به پارسیان هند فرستاده بودند، از نزدیک شدن زمان ظهور منجیان دینی چون "اوشیدر" و "پشوتن" شادمان بوده و آماده پایان یافتن مصیبت هزارساله بودند. اما با گذشتن از سال هزارهجری و عدم ظهور منجیان، این امید به یاس بدل گردید[۲].

به طور کلی پیروان دین زرتشتی پس از اسلام، به طور مداوم مورد تحقیر و تمسخر اعراب و مسلمانان قرار می‌گرفتند. در زمان‌هایی شهادت و گواه زرتشتیان مورد تایید نبوده، گاهی نیز از پوشیدن لباسِ سفیدِ مرسومِ زرتشتی محروم می‌شدند. برخی از قصاب‌ها، عطارها، بغال‌ها و دیگر اصناف؛ خواه از اعراب مهاجر به ایران و خواه از ایرانیانِ مسلمان شده، از دادن خدمات به زرتشتیان خودداری می‌کردند. «مالیات‌گیران عرب در سده هشتم میلادی (سده سوم هجری) به زرتشتیان اهانت کرده و کمربند مقدس آن‌ها را کنده و به گردنشان می‌انداختند.[۳]» و در زمان دریافت جزیه، «فرمانده عرب[...] با بداخلاقی و پس‌گردنی با نماینده اهل ذمه در پیش چشمان مردم برخورد می‌کرد تا پست بودن آن‌ها، در مقابل عربِ مسلمان کاملا به چشم بیاید»[۴].

[۱]- شاردن، ۱۳۷۹: ۱۸۴/۲

[۲]- مری‌بویس، ۱۳۸۱: ۲۱۵-۲۱۶

[۳]- همو: ۱۱۷

[۴]- همو: ۱۸۰

بسیار پیش می‌آمد که برخی از مسلمین، زرتشتیان را نجس دانسته و از معاشرت و نزدیک شدن به آن‌ها خودداری می‌کردند. در هنگام قضاوت و داوری نیز گاهی مجازات‌های سخت و غیرمعمول بر مجوسان قرار می‌دادند و در برخی موارد با بهانه‌های گوناگون املاک آن‌ها را مصادره می‌کردند[1]. زرتشتیان «مجبور بودند جامه‌هایی به رنگ زردعسلی بپوشند تا با مسلمین اشتباه نشوند» و حتی گاهی کار به جایی می‌رسید که «آن‌ها را از انجام اعمال و آداب دینی خود [نیز] محروم می‌کردند»[2].

یک نمونه از رویدادهای دردناکی که بر زرتشتیان وارد آمد، در سده‌های نخست هجری، به وقوع پیوست. در «هرات» چندین آتشکده موجود بود که یکی از آن‌ها در مجاورت مسجدی قرار داشت. مسلمانان (که بنا بر تاریخ واقعه که در قرون اولیه هجری اتفاق افتاده، بایستی اکثرا مهاجران عرب بوده باشند) شبی به اتفاق، درون آتشکده ریخته، موبدان و نگهبانان را کشتند و ساختمان آتشکده را به مسجد وصل نمودند. زرتشتیان برای احقاق حقوق خود، به فرمانروای خراسان شکایت بردند. اما جمعی از قضات و علمای هرات به دروغ، قرآن را سوگند خوردند که آن مکان از قبل، مسجد بوده و زرتشتیان به آن‌ها افترا زده‌اند و ادعای خسارت کردند! پس به فرمان فرمانروا، زرتشتیانِ

[1]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۱۱۷

[2]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۷۸

هـرات را کشـتند و آتشـکده‌هـای‌شـان را تبـدیل بـه مسـجد کـرده و کتابخانه‌های‌شان را سوزاندند[۱].

اما با تمام این خشونت‌ها و آزارها، زرتشتیان در نهـان بـه برگـزاری مراسم و مناسک دینیِ خود پای‌بند بوده و می‌کوشیدند تـا آداب‌ورسـوم خود را حفظ کنند. دو آتش مقدس «آذرگشنسپ» و «کرکوی» تا سده نخست اسلامی[۲] و برخـی از آتشـکده‌هـای دیگـر «در عـراق و فـارس و کرمان و سیستان و خراسان و جبال و آذربایجان و اران» تا سده چهارم هجری[۳] و حتی آتشکده طبرسـتان تـا سـده پـنجم هجـری[۴] همچنـان روشن و محل رفت و آمد بهدینان بود. زرتشتیان بـا تمـام سـختی‌هـا و مرارت‌هایی که متحمل شدند از باورها و رسوم خود به سختی نگهداری کردند. بنابر آگاهی‌های موجود، ۱۴ نسک از ۲۱ نسک اوستای ساسانی، تا سده یازده هجری هنوز باشنده بود[۵].

پس از اسلام، آدابِ طهارتِ آتش و عبـادت در پیشـگاهِ آن، همـواره بدون تغییر نسبت به نوعِ اجرای آن در زمان ساسانیان انجام می‌گرفـت. تنها تفاوت در این بود که برای پیش‌گیـری از آزار مسـلمانان، مناسـک خود را دیگر نه در آتشکده‌های همگـانی، بـل بـه صـورت پنهـانی و در

[۱]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۱۲۴ (به نقل از کتاب «تاریخ تباهی فارسیان»که کوشش‌های نگارنده برای یافتن اصل کتاب، بی‌نتیجه ماند.)

[۲]- مری‌بویس،۱۳۸۱: ۱۸۵

[۳]- مسعودی،۱۳۷۴: ۶۰۹/۱

[۴]- ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۴۴۹/۲

[۵]- کیخسرواسفندیار، ۱۲۹۲ق: ۸۰

مکان‌هایی محقر انجام می‌دادند. نوع انجام مراسم دقیقا بسان پیش از اسلام دنبال می‌شد:

«هیزم‌هایی معطر و تراشیده شده از چوب صندل را بدون لمس مستقیم آن، درون شراره‌های آتش قرار می‌دادند. در هنگام این کار دعاها و سرودهای اوستایی را زمزمه می‌کردند. همچنین برای پیش‌گیری از آلودگی آتش بر اثر دم و بازدم تنفس، دهان خود را با ماسکی به نام «پَنام» می‌پوشاندند. آتش‌دان در مرکز یک اتاق اندرونی قرار داشته و با قطعات چوب صندلِ معطر، پیوسته افروخته نگاه داشته می‌شد. در هنگام درون شدن به آن اتاق، باید دست و روی خود را با شیوه‌ای خاص می‌شستند (وضو می‌گرفتند) و بخشی از اوستا را تلاوت کرده و بدون کفش به اتاق وارد می‌شدند. مردمی که نذر و نیاز داشتند، هدیه خود را به همراه تکه‌ای چوب صندل به موبد پیشکش کرده و یک چمچه از خاکسترِ چوب‌های مقدسِ سوخته شده را دریافت می‌کردند و برای تبرک به صورت خود می‌مالیدند.»[۱]

این مناسک بسیار ریشه‌دار و کهن بوده و در طول هزاران سال انجام می‌گرفت. برخی از این آداب حتی مربوط به آیینِ کهنِ مغانِ باستان بود که قرن‌ها پیش از زاده شدن زرتشت به طور پیوسته بدان عمل می‌کردند و پس از ظهور زرتشت نیز به وسیله مغان وارد مزدیسنا گردید. به همین دلیل خارج از بُعد مذهبی، یک ریشه کهنسال در فرهنگ ایرانی داشته و شاید به همین دلیل باشد که برخی از این آداب

[۱]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۸۰-۴۸۱

همچون درون شدن به مکان‌های مقـدس بـا وضـو و مالیـدن خاکسـترِ آتـش بـه صـورت، بـه دسـت ایرانیـان وارد اسـلام شـده و ایرانیـان شـیعه‌مـذهب، بـا وضـو وارد امـاکن مقـدس و مسـاجد شـده و تُربـتِ مکان‌های مقدسی چون «کربلا»، «نجف» و «مکه» را بـرای تبـرک بـه صورت خود می‌مالند.

آتش در اوستا به عنوان پسر اهورامزدا قلمداد گشـته[1] و بـه همـین دلیل، در میان زرتشتیان از تقدس خاصی برخوردار است. از همین روی است که تمامِ عباداتِ زرتشـتیان، در برابـر آتـش انجـام مـی‌گیـرد. امـا مهمترین و همگانی‌ترین مراسمی که در برابر آتـش انجـام مـی‌گرفـت، رسومی بود که در نوروز انجام می‌شـد. بامـدادِ «هرمـز روز از فـروردین مـاه» (نخسـتین روز از مـاهِ فـروردین) زرتشـتیان پـس از اسـتحمام و پوشیدن جامه‌های نو و پاکیزه، به آتشکده درون می‌شدند. سـپس طـی مراسمی، موبدِ آتشکده بخش‌هـایی از اوسـتا و گاتهـا را زمزمـه کـرده و همگی سالی موفق و پربرکت را از اهـورامزدا طلـب مـی‌کردنـد. پـس از پایان مراسمِ نیایش، به تنگ‌دستان و فقرا صدقاتی داده می‌شد و سپس از آتشکده بیرون شده، تا پایان روز به دیـد و بازدیـد و جشـن و سـرور می‌پرداختند[2]. این رسوم، جدا از بخش‌های مذهبی آن، هنوز به صـورت جشنی ملّی در میان ایرانیان باقی مانده و بـه عنـوان مهمتـرین جشـن ایرانی، پا برجاست.

---

[1]- اوستا، ۱۳۷۱: ۸۳۳/۱، ۸۴۹

[2]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۸۱

بسیاری دیگر از باورها و رسوم کهنسال ایرانی و زرتشتی، پس از اسلام نیز به حیات خود ادامه دادند. از آن‌جمله‌اند: جشن‌چهارشنبه‌سوری و سوگندخوردن به روشنایی و سوی‌چراغ[1]، نگرش‌هایی چون باور به جهان‌فَروَشی‌ها (عالم اَلَست)، تن‌پسین (آخرالزمان)، فرشگرد (قیامت)، همیستگان (عالم برزخ) ، عبور از پل‌چینوات (پل‌صراط)، انتظار ظهور سوشیانت‌منجی (ظهور منجی موعود) و مواردی از این دست، که همگی باورها و رسومی هستند که نه تنها از میان نرفتند، بلکه وارد اسلام شده و با تاثیرات چشم‌گیری که به‌ویژه بر مذهب تشیع گذاشتند، زمینه بومی شدن این مذهب را در ایران فراهم آوردند[2].

از موبدان زرتشتی مشهور در سده‌های اسلامی که نقش چشمگیری در بقای دین زرتشتی داشتند، باید از "آذرفَرَنبَغ" پسر "فرخزاد" نام برد. او موبدی زرتشتی بود که در زمان خلافت مامون، چند کتاب دینی همچون «ماتیکان گجستک ابالیش»، «روایات آذرفرنبغ فرخزادان» و اثر سترگ «دین‌کَرد» را از خود به یادگار گذاشت. "بهرام‌شاد" –نوه آذرفرنبغ- از فُقهای بزرگ زرتشتی و "گُشْنْجَم"، "منوچهر" و "زادَسپَرم" -اولی فرزند و دو نفر بعدی نوه‌های بهرام‌شاد- نیز از بزرگان زرتشتی بودند. از منوچهر کتاب «دادستان‌دینی» و از زادَسپَرم کتاب «گزیده‌های زادَسپَرم» باقی مانده است. نوه زادَسپَرم با نام "فَرَنبَغ اشه‌وهیشتان" نیز کتاب معروف «بُندهشن» را بازنویسی کرد. "آذرباد

[1]- توفیقی، ۱۳۸۵: ۶۰

[2]- جان‌ناس، ۱۳۷۰: ۴۷۷

امیدان" یکی دیگر از اعضای این خاندان است که کتاب «دینکَرد» را بازنویسی کرده و مطالبی بر آن افزود و یک زرتشتی دیگر به نام "مَردان‌فرخ" پسر "اورمزد داد" نویسنده کتاب «شکندگمانیک‌ویچار» (گزارش گمان شکن) بود[۱].

همچنین باید از سلسله اقدامات فرهنگیِ دانشمندانِ زرتشتی، در زنده نگاه داشتن فرهنگِ ایرانی نیز نام برد. در میان دانشمندان ایرانی که پرچم‌دار جنبش علمی ایران در دوره اسلامی بودند، به نام‌های زرتشتی بسیاری برمی‌خوریم. از نخستین و بزرگ‌ترین این افراد "روزبه پسر داذویه" مشهور به "ابن‌مقفع"، از مردمان شهر« گور[۲]» بود که در سده دوم هجری می‌زیست. او پیش از مسلمان شدن، زرتشتی بود[۳]. ترجمه کتاب‌های زرتشتی، به همراه ترجمه بسیاری دیگر از کتب بازمانده از دوران ساسانیان؛ همچون «کلیله و دمنه»، «تاج‌نامه انوشیروان»، «آیین‌نامه»، «عجایب سیستان»، «کتاب مزدک»، «خدای‌نامه»، «نامه‌تنسر» و... از زبان پهلوی به عربی، به دست او انجام گرفت[۴].

ترجمه این آثار، خدمتی عظیم به فرهنگِ کهنِ ایرانی بود. چرا که به مرور، با فراموش‌شدنِ زبان پهلوی، می‌رفت که این آثار از بین رفته و به ورطه فراموشی سقوط کنند. با اتکا بر همین ترجمه‌ها بود که دیگر

---

[۱]- مری‌بویس، ۱۳۸۱: ۱۸۵~۱۸۷

[۲]- فیروزآباد کنونی

[۳]-ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۵/1

[۴]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۹۰، ۹۵

اندیشمندان ایرانی در سده‌های بعدی توانستند به نگارش کتب مهمی مبادرت بورزند. برای نمونه "ابوالفضل‌بیهقی"[۱] در اثر سترگ خویش موسوم به «تاریخ مسعودی»[۲]، با استناد به ترجمه‌های ابن‌مقفع از کتب پهلوی، داستان‌ها و روایاتی از دانایان و خردمندان و پادشاهان ایران باستان را بازگویی کرده[۳] و "ابن‌اسفندیار"، نامه مهم "تنسر"[۴] به "گُشنَسپ"[۵] را طبقِ ترجمه ابن‌مقفع، در کتاب «تاریخ طبرستان» نشر داده است[۶].

با تمام خدماتی که ابن‌مقفع نسبت به فرهنگ ایران‌زمین داشت، اما پایان زندگی این اندیشمند بسیار غم‌انگیز است. فردی متنفذ در دربار "منصور"[۷]، به نام "سفیان‌بن‌معاویه" به واسطه هزلیاتی که بارها ابن‌مقفع ماهرانه نثارش کرده بود، از او کینه گرفت و نهایتا در سال ۱۴۲هجری هنگامی که ابن‌مقفع مخفیانه از آتشکده‌ای بیرون می‌آمد، او را غافلگیر کرد و توانست حکم اعدامش را به جرم مجوس بودن، از خلیفه بگیرد. بدین‌منظور، دست و پای او را بریده و پیکرش را در آتش سوزاندند[۸].

[۱]- ۳۷۰-۴۵۶ هجری

[۲]-مشهور شده با نام «تاریخ بیهقی».

[۳]-بیهقی،۱۳۸۳: ۱۲۶

[۴]- موبد بزرگ دربار اردشیرپاپکان.

[۵]-فرماندار طبرستان در زمان تغییر حکومت از اشکانیان به ساسانیان.

[۶]-ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۵/۱به بعد

[۷]-دومین خلیفه عباسی. او از ۱۳۶ تا ۱۵۸هجری بر مسند خلافت بنشست.

[۸]-ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۶/۱

ابن‌مقفع از نخستین افراد «نهضت ترجمانی» بود. شیوه ترجمه و نثر بلیغ او تا به امروز در جهان بی‌نظیر است. افزون بر او، اشخاصی چون "آبان ابن عبدالحمید" با ترجمه کتبی چون «سندباد»، «کارنامه اردشیربابکان»، «کارنامه انوشیروان»، «کتاب مزدک» و «کلیله و دمنه» از پهلوی به عربی، "موبد بهرام" پسر "مردانشاه" با ترجمه «خدای‌نامه» و "هشام بن قاسم اصفهانی" با ترجمه تاریخ ایران از پهلوی به عربی، از زرتشتیانی بودند که در شکل‌گیری نهضت ترجمانی، نقش بسزایی داشتند[۱].

در ادبیات، از مهمترین شعرای زرتشتیِ پس از اسلام، باید از "دقیقی طوسی" نام برد. او نخستین شاهنامه‌سُرای پارسی‌گو بود که «گشتاسپ نامه» را سرود. سال‌ها بعد "فردوسی بزرگ" در «شاهنامه»، هزاربیت از اشعار دقیقی را در فصل مربوط به پادشاهی گشتاسپ، جای داد[۲]. از دیگر شعرا و ادبای ایرانیِ پس از اسلام، "صائب بن فرخ" شاعر عصر اموی، "اسماعیل‌بن یسارنسائی" از ایرانیان فرقه شعوبیه، "اسماعیل بن هیربد ایرانی"، "ایرانشاه بن ابوالخیر"، "بشاربن‌برد طخارستانی" و "ابوعلی‌محمد پسر احمدبلخی" می‌باشند که همگی زرتشتی بودند. همچنین "ابراهیم بن ماهان بن بهمن" (متوفی در ۱۸۹ هجری) و پسرش "اسحاق"، از زرتشتیانی بودند که در شعر و موسیقی و نوازندگی به شهرت رسیدند. "یونس بن سلیمان" از خاندان «هرمز» نیز از نوازندگانی بود که کتابی در زمینه موسیقی نوشت[۳].

---

[۱]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۹۴، ۹۶

[۲]-شاهنامه فردوسی: بخش «پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود»

[۳]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۹۴-۹۶

"بهمنیار بن مرزبان‌آذربایجانی"، از زرتشتیانی بود که در خردسالی شاگرد یک دکّان آهنگری بود اما به واسطه هوش و نبوغی که داشت، مورد توجه "ابن‌سینا" قرار گرفته، مسلمان شد و سال‌ها شاگرد شیخ‌الرئیس گردید. او کتبی در فلسفه، منطق و طب تالیف کرد[۱]. در داروسازی، "شاپور بن سهل گندیشاپوری" که در «بیمارستان گندیشاپور» خدمت می‌کرد از مشهورترین دانشمندان زرتشتی است. او کتاب «قرابادین» را در قرن سوم هجری تحریر نمود که این اثر، تا قرن شش به عنوان مرجع مهم داروسازی در تمام سرزمین‌های اسلامی مورد استفاده قرار می‌گرفت[۲]. همچنین "علی‌بن‌عباس مجوسی" پزشک و روانشناس شیرازی قرن چهارم هجری، صاحب کتاب «طب الملکی» نیز زرتشتی بود[۳].

در علم هندسه و ریاضیات، "ابوالحسن آذرخور" که "ابوریحان بیرونی" بسیاری از مطالب او را بازنویسی و نقل کرده است، و "ابوسهل ویجن" پسر "رستم کوهی" که در سال ۳۸۰هجری‌قمری می‌زیست و نویسنده رساله «فی مساحة المجسم المکافی» می‌باشد، از مهندسان و ریاضی‌دانان به‌نامِ زرتشتی بودند[۴].

در علوم انساتی، "ابن‌خرداذبه" جغرافیدان، مورخ، ادیب و موسیقی‌دان ایرانی سده سوم هجری زاده خراسان است. او صاحب

[۱]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۹۷

[۲]-جندیشاپوری، ۱۳۹۳: مقدمه

[۳]-شجاع‌الدین شفا، ۱۳۸۵: ۳۴، ۳۵

[۴]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۹۳

کتاب مشهور «المسالک و الممالک» در جغرافیاست. کتبی نظیر «اللهـو و الملاهی» که شامل موسیقی در عصر ساسـانیان و شـرحی از زنـدگی موسـیقی‌دان‌هـایی چـون "باربـد" و "سـرکش" بـود، «آداب سـماع»، «جمهرهٔ النساب الفرس و النوافل»، «الکبیـر فـی التـاریخ» و... از دیگـر تحریرات او مـی‌باشـد[1]. همچنـین "وهـب بـن منبـه" کـه راوی تـاریخ اساطیری بود و "حماد بن شاپور دیلمی‌گیلانی" که تاریخ افسـانه عـرب را تدریس می‌نمود، از زرتشتی‌تباران بزرگ بودند[2].

در علم نجوم، "فضل بن‌سـهل سرخسـی" دانشـمند و سـتاره‌شـناس بزرگ خراسانی از مشهورترین منجمان تاریخ اسـت. او جـوانی زرتشـتی بود که پس از استخدام در دربار "مامون"، مسلمان گردید و بـه چنـان جایگاهی در دربار خلافت رسید که تمـام عـزل و نصـب‌هـای مهـم بـه دستور او صـورت مـی‌گرفـت. فضـل در اندیشـه بـود تـا بـا حمایـت از ولایت‌عهدی "علی بن موسی الرضا"، به آرامـی خلافـت را بـه شـیعیان منتقل کرده و جنگ و جدل میان مـدعیان خلافـت را گسـترش دهـد. سپس با تضعیف اعراب، «شاهنشاهی و خسروی عجم» را برپا نماید. بـا این حال، بخت با او یار نبود و پیش از پیاده‌سازی برنامـه‌هـایش، مـورد سوءظن قرار گرفت و به فرمان خلیفه، کشته شد[3].

از دیگر منجمان بزرگ زرتشتی، "ابوحفص عمر بن حفـص فرّخـان طبرستانی" بود که آثاری در زمینه‌هـای نجـوم و اخـلاق و ادب تـالیف

---

[1]- شجاع‌الدین شفا، ۱۳۸۵: ۳۴، ۳۵

[2]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۹۴

[3]- همو: ۹۶

کرده و حاشیه‌هایی بر کتب "بطلمیوس" نوشته بود. پسرش "محمد" نیز صاحب کتاب‌های «المقیاس»، «المواليد»، «العمل بالاسطرلاب» «المسائل» و «الاختیارات» بود. "ابی‌الحسن کوشیار" نویسنده کتاب «رساله فی الابعاد و الاجرام المعنونه» نیز زرتشتی بود. او در این رساله مساحت زمین، فاصله زمین تا ماه، فاصله خورشید و دیگر سیارات با هم و با زمین، حرکت نور و... را محاسبه کرده بود. "خسروشاه مجوسی" نیز از منجمانی بود که در صدر اسلام می‌زیست و دانش او زبانزد عصر خود بود[۱]. با روی‌کار آمدن صفویان و آغاز تاریخ جدید ایران، همچنان منجمان بزرگ زرتشتی در رصدخانه‌ها به تحصیل علوم، مشغول بودند. "رستم نجومی" ستاره‌شناس زمان "شاه‌سلطان‌حسین صفوی"، "هوشنگ‌پسر بهروز" و "ملا کاووس بن بهمن کرمانی" از منجمان زمان "آغامحمدخان قاجار"، "ملا اسکندر"، "ملا بهروز" و "ملا افلاطون" ؛ اولی پسر و دومی و سومی نوه ملا کاووس، از منجمان و ریاضی‌دانان مشهور دوران قاجاریه و "جمشید" منجم زمان "فتحعلی‌شاه قاجار"، از آن‌جمله‌اند[۲].

بیرون از مرزهای ایران‌زمین، در میان پارسیان هند نیز دانشمندان بزرگ زرتشتی بسیاری پرورش یافتند. "مهرجی رانا"، "نَریوسَنگ داوال"، "رام کامدین"، "پشوتن"، "چانگا آسا"، "نریمان هوشنگ" و بسیار کسان دیگر که در زمینه زبان‌شناسی و ترجمه کتب، ساخت

---

[۱]-شهمردان، ۱۳۶۰: ۹۴ ؛ شهمردان مطلب فوق را به نقل از نوشته "سید محمدکاظم امام" آورده است.

[۲]- همو: ۹۶، ۲۵۸، ۲۵۹

آتشکده‌ها و فعالیت‌های فرهنگی، فعال بودند. بـی‌گمـان در میـان ایـن افراد، بزرگ‌ترین و محترم‌ترین فرد، "مانِکجی لیمجی هاتَریا" ملقب بـه «درویشِ فانی» است. او از برجسته‌ترین شخصیت‌های زرتشتی است که در زمان قاجار، از سوی «انجمن اکابر پارسیان» به ایـران سـفر کـرده و پـس از مشـاهده وضـعیت اسـف‌بـار زرتشـتیان ایـران، جلسـاتی را بـا "ناصرالدین‌شاه قاجار" برقرار نمود و نهایتا موفق شد تا «جزیه» را پـس از سیزده قرن از دوش زرتشتیان برداشته و امکانـات زنـدگی در اختیـار ایشان قرار دهد. سپس با کمک اعانه‌هایی که از جانـب زرتشـتیان هنـد دریافت می‌کـرد، بناهـای خـدماتی و آموزشـی بسـیاری در دو منطقـه زرتشتی‌نشین کرمان و یزد احـداث نمـود و موجبـات رشـد زرتشـتیان ایرانی را فراهم آورد.

در ایران معاصر نیز زرتشتیان در عرصه سیاست، بسیار فعال بودنـد. "اردشیر نوشـیروان کرمـانی" از زرتشـتیان بـه‌نـام دوران صـفویه بـود. همچنین "جمشید بهمن جمشیدیان" از فعالان «عصر مشـروطه» کـه توانست به عنوان نماینـده زرتشـتیان، وارد مجلـس شـورای ملـی اول بشود. "کیخسرو شاهرخ" از مشهورترین افراد تاریخ معاصـر بـود کـه از مجلس شورای ملی دوم تا یازدهم، به صورت متناوب به عنوان نماینـده زرتشـتیان، حضـور داشـت. همچنـین افـرادی چـون "موبـد فیـروز آذرگشنسپ"،"موبد رستم شهزادی" و "موبد کوروش نیکنام" از دیگـر شخصیت‌های زرتشتی هستند که در قرن اخیر، حضور فعالانه در عرصه سیاست داشتند[۱].

---

[۱]- شهمردان، ۱۳۶۰: ۹۱-۹۷ ، مری‌بویس،۱۳۸۱: ۲۵۶

در اینجا باید ذکری نیز از برخی دودمان‌های بزرگ ایرانی در سده‌های نخست اسلامی به میان آورد. خاندان‌هایی که دارای ریشه‌ای زرتشتی بوده و در جریان فعل و انفعالات سیاسی، مسلمان شدند.

از بزرگ‌ترینِ این دودمان‌ها، "نوبختیان"، بودند. نوبختیان خود را از بازماندگان دودمان مغانِ فارس می‌دانستند. نیای این خاندان "نوبخت" از مغانِ به‌نامِ زرتشتی بود که با فشارِ دستگاه خلیفه، مسلمان گردید. در میان آنان، اندیشمندان و بزرگانی در زمینه ستاره‌شناسی، ادبیات، کلام‌شناسی، دیوان‌سالاری و دبیری رشد یافتند که دنباله‌رو دانش‌ها و علوم ایرانیان باستان بودند. بیشتر افراد خاندان‌نوبختی جز یک یا دو نفر، شیعه بودند. این خاندان با راه یافتن به دربار خلفای عباسی، در گسترش دانش و پیشرفت تمدن اسلامی نقش چشم‌گیری داشتند[۱].

از دیگر خاندان‌های مهم ایرانی، "برمکیان" بودند. برمکیان در زمان ساسانیان از خاندان‌های ممتاز و نسل‌به‌نسل متولی معبد بودایی «نوبهار» در «بلخ» بودند. از این معبد در برخی منابع با نام «آتشکده زرتشتی بهرام» نام برده شده است. در زمان قیام ابومسلم‌خراسانی، یکی از افراد این خاندان به نام "خالد بن برمک" مورد توجه ابومسلم قرار گرفته و پس از اسلام آوردن درون سپاه او شد. بعدها با روی‌کار آمدن عباسیان، "ابوالعباس‌سفاح" خلیفه عباسی او را در منصب وزارت خود قرار داد. این شخص به چنان نفوذی در دربار رسده بود که خلیفه جز با مشورت او کاری را انجام نمی‌داد. رفته رفته قدرت این خاندان به حدی رسید که خلیفه تبدیل به یک مقام تشریفاتی شده و اداره تمام امور به

---

[۱]- اقبال‌آشتیانی،۱۳۴۵: مقدمه

دست برمکیان افتاد. به همین دلیل "هارون‌الرشید" که از قدرت روز افزون برمکیان به شدت در هراس بود آن‌ها را نابود کرد. . بسیاری از کتب پهلوی و یونانی یا به دست برمکیان یا با حمایت آن‌ها به عربی ترجمه شد.

دودمان ایرانی مهم دیگری که در گسترش فرهنگ ایرانی نقش‌آفرینی کردند، "سامانیان" بودند. سامانیان از نژاد دهقانان و نجیب‌زادگان ایرانی بودند. جد اعلای آن‌ها "سامان‌خدا" خود را از نوادگان "بهرام‌چوبین" می‌دانست. بنیانگذار فرمانروایی این خاندان، "امیرنصرسامانی" بود. پس از وی برادرش "امیراسماعیل" و سپس فرزندان اسماعیل این دودمان را رهبری می‌کردند[1]. امیران سامانی به شدت در زنده نگه داشتن زبان فارسی، فرهنگ باستانی و آداب و رسوم کهن ایرانی نقش داشتند[2]. "ابومنصورعبدالرزاق" در زمان حکمرانی "نصربن‌احمدسامانی" با کمک «چهار موبد زرتشتی»، «خداینامه» را به زبان روز، ترجمه کرد. این ترجمه بعدها اساس شاهنامه‌سرایی «فردوسی» قرار گرفت. «رودکی» و «دقیقی» نیز از دیگر شعرای به‌نام بودند که در سرزمین‌های تحت استیلای سامانیان رشد کردند.

پیشرفت روزافزون فرهنگ ایرانی، همزمان با روندِ نرمِ بومی شدنِ تشیع در ایران را باید در خدمات بزرگان ایرانی جستجو کرد. بدون شک بزرگانی چون "ابوریحان‌بیرونی"، "ابن‌سینا"، "زکریای‌رازی"،

---

[1] - بیهقی،۱۳۸۳: ۱۰۲~۱۰۴

[2] - گردیزی،۱۳۶۳: ۳۳۰~۳۵۰

"خیام"، "خواجه‌نصیرطوسی"، "حافظ"، "فارابی"و... نقش غیرقابل انکاری در حفظ و نگهداری فرهنگ کهن ایرانی، در تاریخ پرآشوبِ پس از اسلام، داشتند.

چیرگی اعراب تا سده سوم هجری، خزش گسترده تُرک‌های سلجوقی در قرن شش، یورش چنگیزخان و سلطنت ایلخانیان در قرن هفت، تاخت‌وتاز تیمورلنگ در قرن هشت و سیطره ترکمانان در قرن نه؛ با تمام خرابی‌ها، کشتارها، لگدمال شدن هنر، نابودی صنایع و کتابخانه‌سوزی‌ها، نتوانست موجبات از بین رفتن فرهنگ ایرانی را فراهم کند. بالعکس، این مهاجمان بودند که مغلوب فرهنگ ایرانی شده، به مرور زمان فارسی‌زبان شدند، فرهنگ بادیه‌نشینی و تجاوز را فراموش کرده و در فرهنگ ناب و کهنسال ایرانی حل شدند.

کتابنامه

آملی، مولانا اولیاءالله (۱۳۱۳)، تاریخ رویان، به کوشش خلیلی، نوبت اول (تهران: اقبال)

آموزگار، ژاله و تفضلی احمد. اسطورهٔ زندگی زردشت. تهران: انتشارات بابل، ۱۳۷۰.

ابن‌اثیر، عزالدین‌علی‌ابن‌محمد، الکامل فی التاریخ، ترجمه ابوالقاسم‌حالت، نوبت اول (تهران: موسسه‌مطبوعاتی‌علمی، ۱۳۷۱)

ابن‌اسفندیار، محمد، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس‌اقبال‌آشتیانی، نوبت اول (تهران: کلاله‌خاور، ۱۳۲۰)

ابن‌طقطقی، محمدابن‌علی‌ان‌طباطبا، تاریخ فخری، ترجمه وحیدگلپایگانی، نوبت اول (تهران: بنگاه‌ترجمه‌ونشرکتاب، ۱۳۶۷)

ابن‌مسکویه، ابوعلی، تجارب‌الأمم‌وتعاقب‌الهمم، تصحیح علی‌نقی‌منزوی، نوبت اول (تهران: توس، ۱۳۷۶)

ارداویراف‌نامه، ترجمه و تصحیح ژاله‌آموزگار، نوبت دوم (تهران: معین، ۱۳۸۲)

اردشیر آذرگشسب، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، (تهران: ۱۳۵۲)

اقبال‌آشتیانی، عباس، خاندان نوبختی، نوبت دوم (تهـران: طهـوری، ۱۳۴۵)

اوستا، کهنترین متن‌ها و سروه‌های ایرانی (۱۳۷۱)، گـزارش جلیـل دوست‌خواه، نوبت دوم (تهران: انتشارات مروارید)

انصاری، بهمن، شهریاران طبرستان از قرن دو تا چهار هجری، نوبت اول (تهران: منشورسمیر، ۱۳۹۵)

برزگر، اردشیر (۱۳۸۰)، تاریخ تبرستان (تهران: رسانش)

بلاذری، احمدابن‌یحیی (۱۳۳۷)، فتوح‌البلدان، ترجمه: توکل، نوبـت نخست (تهران: نشر نقره)

بلعمی، ابوعلی، تاریخ‌نامه طبری، تصحیح محمد روشـن، نوبـت اول (تهران: نشرنو، ۱۳۶۸)

بندهشن، ترجمه و تصحیح مهردادبهـار، نوبـت اول (تهـران: تـوس، ۱۳۶۹)

بنی‌حسینی ،محمدصادق، ادیان و مذاهب جهان، نوبت اول (تهـران: فروردین، ۱۳۷۲)

بویس، مری، زرتشتیان باورهـا و آداب دیـن آن‌هـا، ترجمـه عسـکر بهرامی،نوبت اول (تهران: ققنوس، ۱۳۸۱)

بهار، مهرداد، ادیان آسمانی، نوبت پنجم (تهران: نشرچشمه، ۱۳۷۵)

بیانی، ملکزاده، تاریخ سکه از قدیمیترین ازمنه تـا دوران سـاسـانیان (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰)

بیهقی، ابوالفضل، تاریخ مسعودی(بیهقی)، تصحیح علی‌اکبـرفیـاض، نوبت دوم (مشهد: انتشارات‌دانشگاه‌فردوسی، ۱۳۸۳)

تاریخ سیستان، تصحیح محمدتقی‌بهار، نوبت اول (تهران: نشرمعین، ۱۳۸۱)

توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، نوبت هشتم (تهران: نشرلیلی، ۱۳۸۵)

جندیشاپوری، شاپور ابن سهل، قرابادین (تهران: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۳)

حدودالعالم من المشرق الی المغرب (۱۴۲۳ق)، به اهتمام یوسف‌الهادی (قاهره: الدار الثقافیه)

حکمت، علی‌اصغر، تاریخ ادیان بدوی، نوبت اول (تهران: پژواک، ۱۳۸۷)

حکیمیان، ابوالفتح، علویان طبرستان، نوبت اول (تهران: الهام، ۱۳۶۸)

دریایی، تورج، سقوط ساسانیان، (تهران: نشرتاریخ‌ایران، ۱۳۸۱)

دینکرد، کتاب‌پنجم، ترجمه و تصحیح ژاله‌آموزگار-احمدتفضلی، نوبت دوم (تهران: معین، ۱۳۸۶)

رضی، هاشم. راهنمای دین زرتشتی. تهران: انتشارات فروهر، ۱۳۵۲.

شاردن، ژان، سفرنامه شاردن (۱۳۷۹)، مترجم: عریضی، به اهتمام: تیموری (اصفهان: گلها)

شفا، شجاع‌الدبن، ایران در اسپانیا (۱۳۸۵)، مترجم: دکتر مهدی سمسار (تهران: نشر گستره)

شوشتری، عباس، کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان، نوبت اول (تهران: انتشاراتآسیا، ۱۳۴۲)

شهمردان، رشید، تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، نوبت اول (تهران: راستی، ۱۳۶۰)

طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۵۲)، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه پاینده، نوبت اول (تهران: بنیادفرهنگ‌ایران)

عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۵۷)، ترجمه تاریخ یمینی (تهران: چاپ جعفرشعار)

عطار نیشابوری، فریدالدین ابوحامدمحمدابن‌ابوبکر ابراهیم‌ابن‌اسحق، تذکرة الاولیاء، تاریخ استخراج: ۱۳۹۳/۰۱/۱۲، از اینترنت: http://torbatjam.com/modules/PDdownloads/singlefile.php?cid=21&lid=328

عمید، حسن (۱۳۸۹)، فرهنگ فارسی جیبی، ویرایش علیزاده، نوبت اول (تهران: میلادنور)

کریستن سن، آرتور. مزداپرستی در ایران قدیم. ترجمهٔ صفا، ذبیح الله. چاپ سوم. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷.

کسروی، احمد (۱۳۷۷)، شهریاران گمنام، چاپ هفتم (تهران: جامی)

کریستن‌سن، آرتور (۱۳۳۲)، ایران در زمان ساسانیان، به ترجمه رشید یاسمی، نوبت دوم (تهران: نشر ابن‌سینا)

کوفی، ابومحمداحمدابن‌اعثم، الفتوح، نوبت اول (بیروت: دارالکتب‌العلمیه، ۱۴۰۶ق)

کیخسرواسفندیار (۱۲۹۲ق)، دبستان‌المذاهب (ببمئی، مطبعه هروی)

کیقباد، بهمن، قصه سنجان، به کوشش هاشم رضی (تهران: فروهر، ۱۳۵۰)

گردیزی، ابوسعید عبدالحی‌ابن‌ضحاک، زین‌الاخبار، تصحیح حبیبی، نوبت اول (تهران: دنیای‌کتاب، ۱۳۶۳)

گریشمن، رومن (۱۳۷۲)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمدمعین، نوبت نهم (تهران: انتشارات‌علمی‌وفرهنگی)

لین‌پول، استنلی، طبقات سلاطین اسلام (۱۳۶۳)، مترجم: عباس اقبال‌آشتیانی (تهران: دنیای کتاب)

مجمل‌آلتواریخ و القصص، تصحیح محمدتقی‌بهار، نوبت اول (تهران: کلاله‌خاور، ۱۳۱۸)

مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح تسبیحی، نوبت اول (تهران: موسسه‌مطبوعاتی‌شرق، ۱۳۴۵)

مستوفی‌بافقی، محمدمفیدبن محمود، جامع‌مفیدی، تصحیح ایرج‌افشار (تهران: اساطیر، ۱۳۸۵)

مسعودی، علی‌ابن‌حسین (۱۳۸۱)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات‌علمی‌فرهنگی)

مسعودی، علی‌ابن‌حسین (۱۳۷۴)، مروج‌الذهب‌والمعادن‌الجوهر، ترجمه پاینده، نوبت پنجم (تهران: انتشارات‌علمی‌فرهنگی)

ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه حکمت، نوبت چهارم (تهران: مازیار، ۱۳۷۰)

نرشـــخی، ابوبکرمحمـــدابن‌جعفـــر، تـــاریخ بخـــارا، ترجمـــه ابونصراحمدابن‌محمدابن‌نصرالقبادی (تهران: انتشارات‌سنایی، بی تا)

Saeki ،P.Yoshio (1916) ،The Nestorian Monumentin China ،(London : S.P.C.K)

Shah Najeebabadi ،Akbar (2000) ،The History of Islam ، (Riyadh: Dar-us-Salam)

Huart, Cl..(2012) "K_h_urshīd II." Encyclopaedia of Islam, First Edition. Edited by M. Th. Houtsma, T.W. Arnold, R. Basset, R. Hartmann. Brill Online. Reference. 22 October 2014, from Internet: http://referenceworks.brillonline.com/entries/encyclopaedia-of-islam-1/k-h-urs-h-i-d-ii-SIM_4189

Eliade, M,; Couliano, I,; Wiesner, H. (1991), The Eliade Guide to World Religions, New Yourk, Harper Collins, ISBN 0-06-062145-1

دریـــایی، تـــورج، "فرزنـــدان و نوادگـــان یزدگردســـوم در چـــین"، ایران‌شناسی، شماره ۵۹، پاییز ۱۳۸۲

آبادانی، فرهاد، "تاریخ مهاجرت پارسیان به هنـد"، مهـر، شـماره ۴، تیرماه ۱۳۴۵

مرادی‌غیـاث‌آبـادی، رضـا (۱۳۸۶/۱۱/۰۳) زمـان زرتشـت بـر پایـه گـزارش‌هـای ایرانـی، سـایت پـژوهش‌هـای ایرانـی، تـاریخ اسـتخراج: ۱۳۹۳/۰۲/۱۲، از اینترنت: http://ghiasabadi.com/zamane_zartosht.html



ISBN 9789642314683
9 789642 314683

انتشارات آروَن

www.arvannashr.ir

خیابان انقلاب.خیابان۱۲ فروردین
خیابان نظری.پلاک ۱۰۵.واحد۳
تلفن: ۵۱-۶۶۹۶۲۸۵۰